مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثورست که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فها انا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا ✤ کو بود بی شریک و بی همتا ✤ نقشبند طراز کون و مکان ✤ چهره پرداز پیکر دو جهان ✤ نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار اوست موجود و ما همه معدوم ✤ عقل از فهم کنه او محروم ✤ خرد و نکته سنج اهل خرد ✤ خطی از فهم ذات او نبرد ✤ اوست محیی ممیت و وارث هم ✤ غیر او نیست مالک عالم ✤ نعت صلوات خدای عزوجل ✤ بر نبی محمد مرسل ✤ اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمدست لکن در حقیقت صفت نبی ست ست زبدهٔ کائنات و سرورین ✤ سر بفتراکش آسمان و زمین ✤ زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست سه شرف گوهر وجود باوه ✤ نقش ایجاد را نمود باوه ✤ باد بر هر دو جا بسینه نمود بمعنی ظهورست سه خوشترین اصحاب و دانشش ✤ واجب الامتثال احکامش ✤ رحمت حق که نیست پایانش ✤ باد دائم بر آل و یارانش ✤ مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم ✤ آتش حسرتست در جانم ✤ آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا ازگناه تجنب نورزیدم بیقرارم سه شرم عصیان جرم ها دارم ✤ نظر خود به پشت پا دارم ✤ نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند سه منم و گریه و درد دل شبها ✤ منم و سیل اشک و یارب ها ✤ منم و روز و شب دعا کردن ✤ از معاصی خدا خدا کردن واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و حذر کردن ست سه یا الهی بحال من نظری ✤ ده باه و فغان من اثری ✤ یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد سه جز در تو مرا پناهی نیست ✤ جز بسوی تو هیچ راهی نیست ✤ بتمنای لطف سرشاری ✤ آمده بر درت گنهگاری ✤ سرشار اینجا بمعنی بسیارست و یا در سرشار زائدست و یای گنهگاری تنکیر نیست برای تحقیر سه ای خداوند کارساز جهان ✤ بی نصیبش ز لطف خویش مران ✤ بیان مصرف مال متروک سه هر که میرد بعین مالش اگر ✤ حق غیرست نیست مال دگر ✤ اول این حق اذا کن و

بیان مصرف مال متروک

پس از آن بصرف دفن و اداي وام بدان يعني هر كس كه بميرد و مالي گذارد بايد ديد كه در عين آن مال حق ديگري
هم متعلق ست يا نه اگر حق ديگري متعلق باشد ميت سواي آن مال مشغول بحق الغير چيزي فارغ از حقوق غير
نگذاشته مثلا ميت زيوري گذاشت كه نزد ديگري رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست يا خانه گذاشت كه خريده
و چيزي از قيمتش بائعش نرسيده پس حق بائع دران مكان متعلق ست يا غلامي گذاشت كه در حالت حياتش جنايتي
كرده بود كه ديت آن جنايت هنوز ادا نشده پس حق مجني عليه دران عبد متعلق ست درين صور از ان متروكه ابتدا باداي
اين حقوق كنند و آنچه باقي ماند بتجهيز و تكفين ميت على نهج الشريعت پردازند و اگر مالي بلا اشتراك ديگري گذاشته اولا آنرا
بصرف دفن و كفن كما هو مسنون صرف نمايند و بعد اين مصارف هرچه باقي ماند از ان اداي قرضي كه در ذمه ميت
باشد نمايند باتفاق فريقين ست كه وصيت در سه يك باقي جاري و پس بوارثان بدهند سه يك مراد از ثلث
ست و نزد اهل السنت بسوي باقي غير مستحق پس بدليلش اثنا عشريه النسب ست كه وصيت از ثلث باقي آن
ماند و پس بوارثان برسانند و لفظ ثلث بضم ام و سكون آن هر دو صحيح ست يعني بعد اداي ديون از ثلث
تركه اقرب وصيت ميت جاري كنند خواه آن ثلث مكتفي بانفاذ وصيت باشد يا نه و اگر از ان ثلث بعد اداي وصيت
چيزي فاضل برآيد از اشتمال هر دو ثلث باقي نمايند و بعد اجراي وصيت بقيه مال را بوارثان ميت دهند
باتفاق فريقين بيان اسباب ارث و موانع آن سه سبب ارث نزد هر عالم سه شد ولاد و ولا و نكاح
و رحم يعني اسباب ارث كه بسبب آن يكي هر ديگري را وارث ميشود چهار اند يكي ولاد بالكسر بمعني زادن
و مراد از ان درينجا قرابت نسبي ست هرجا كه ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و اين شامل ست ابوين
و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالكسر بمعني ياري كردن و آزاد كردن ست
پس ولاء العتاقة و ولاء الموالاة را شامل خواهد بود و مقابله بالنسب هم درين داخل ست سوم نكاح و آن
ظاهر ست چهارم رحم بالفتح راي و كسر حاي مهملتين بمعني خويشي ست و آن عبارت از قرابتي ست
كه فرضيت و عصوبيت از ان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصيل
اينها در محل خود مذكور خواهد شد موانع ارث نيز چهار شمارند قتل و رق و اختلاف دين و دار يعني
اموريكه شخص را از وارث گرديدن مانع ميشوند مانند موجبات ارث چهار اند يكي قتل ست يعني اگر كسي
مورث خود را بكشد بوجهي كه از ان قتل بر قاتل قصاص يا كفاره واجب شود آن شخص از تركه مقتول محروم
خواهد ماند و اين صورت در قتل عمد و شبه عمد يا قتل خطا و جاري مجري خطا متحقق ميشود پس قتل بالتسبيب
و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نيست و كشتن پدر پسر را
اگرچه موجب قصاص نيست كفاره هست ليكن مانع ارث ست و نزد اثنا عشريه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق ودرشیعه عمداختلاف ست وباقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنے
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب ومدبر وام ولد پس عبد وارث حر نمیشود ونه بالعکس ومعتق البعض نزد امام
ابوحنیفه رحمه الله درحکم مملوک ست ونزد صاحبین حکم حر دارد وهمچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنے
کفر واسلام که کافر از مسلم وعلی العکس وارث نمیشود ونزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود ونه برعکس وبالاتفاق
سنی وشیعه مسلم از مرتد یعنے کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود ونه برعکس نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست وامامیه خروج ونصب وغلو را از موانع ارث نوشته اند و
درتوارث کفار باهم نزاعی نیست وبعضے علما بدان رفته اند که میان یهود ونصاری توارث ست ومیان
اینها ومجوس توارث نیست وقس علیه عبدة الاوثان ودرزمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلا
است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث درمنع معتبر دارند وامامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافر یکه وارث تواند شد اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دیار یعنے اختلاف حکومت واین بردو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دارد اسلاماً وکفراً
چنانچه دارالحرب ودارالاسلام مثلاً کافرے حربی در دارالحرب ست وذمی از اقربایش در دارالاسلام
است پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه مستامن وذمی که اگرچه هردو
در دارالاسلام اند لکن حکم هریکے مختلف ست که مستامن درشمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند نمود وهمیشه مقیم دارالاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی واختلاف دارد درحق کفار مانع ارث ست
نه درحق مسلمین چنانچه اهل البغی وارباب عدل اگرچه درلشکر وملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد ونزد شافعیه وامامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست وپنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند وتقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند
یا درآتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هریکے بوارثان زنده او خواهد رسید وناظم علیه الرحمة
این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه دراکثر کتب این فن برلے بیان آن درآخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ٭ ارث را نزد هر فهیم ولبیب ٭ یعنی مستحق میراث ده فرقه اند به ترتیب
تقدیم وتاخیر که دراشعار آینده مذکور میشوند ٭ اولاً اهل فرض وبعد ازان ٭ نسبی از ذوی العصوبة وان
یعنے از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد ازان عصبات نسبی را وفرض در لغت
بمعنے عطای مرسوم ست ودر اصطلاح فن سهم مقدر ست واهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سہمی معین از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شدہ باشد و عصبہ در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
کہ ہر چہ از اہل فرض باقی ماند ہمہ اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را برباید و علمای امامیہ عصوبت را
از اسباب ارث نشمردہ اند بلکہ نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبہ نسبی و ذو رحم ہر دو را اہل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونہ است یکے نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولاء سببی بعد از ذکر
نام او بگذشت مولی العتاقہ ای خوشخو یعنی بعد عصبات نسبی مرتبہ عصبہ سببی ست و آن عبارت از مولی العتاقہ ست
کہ معتق بکسر تا باشد یعنے آزاد کنندہ مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبہ نسبی وارث ترکہ معتق بالفتح
میشود و نزد امامیہ با وجود اقربای نسبی مولی العتاقہ مستحق میراث نیست سہ عصبات ذکور او پس ازان ہ
رد بذوالفرض از نسب بیاران بہ لفظ پس ازان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق بر رد و
ناظم رحمہ اللہ ہمین یک لفظ برای ہر دو کافی شمردہ میگوید کہ در صورت نبودن مولی العتاقہ بعصبات نسبیہ
ذکور مولی العتاقہ برسند و عصبات نسبیہ اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقہ را درین
نصیبی نیست و مختار امامیہ ہم ہمین ست لیکن فرق آنست کہ نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کنندہ
ولای او بہ برادران و اجداد و اعمامش و اولاد انہا منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقہ
ہم معدوم باشند پس ترکہ میت را بذوی الفروض نسبیہ میت رد نمایند و برائے ذوی الفروض سببیہ
یعنے زوج و زوجہ رد نیست و چون نزد امامیہ اہل قرابت نسبی عصبہ باشند یا ذو الرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواہد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثہ نسبی متفق علیہ
این قوم ست و در رد بر زوجہ اختلاف کردہ اند و مختار عدم رد بر او ست سہ ذو رحم ست بعد ازان مولی
الموالات نزد ہر دانا یعنی اگر کسی از عصبات و اہل فرائض سوای حد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی ہستند کہ با میت قرابت دارند لکن عصبہ و اہل فرض نیستند و
نزد امامیہ اینہا در زمرۂ اقربا بر وارثان سببی تقدم وارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست و عقد موالات عبارت ست ازینکہ شخصی مجہول النسب با کسی بگوید کہ تو مولای من ہستی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید کہ قبول کردم پس
قبول کنندہ را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کنندہ ہم مجہول النسب باشد و با گویندہ مسطور ہمچنین عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود و ہر یکی مر دیگر را مولی الموالات باشد و ہر واحد آخر را وارث تواند شد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است وعلمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ٭ بعد ازانها مقرله ایجان ٭ بالنسب بر دیگر باین عنوان ٭ که یکی
شود نه زین اقرار ٭ نسبش ثابت ومقرا ای یار ٭ مرد بر قول خویش وهم ظاهر ٭ نشد او را لتکذیب ای ماهر ٭
یعنی بعد مولی الموالات مقرله بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرله با آن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود بمرد وتکذیبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب ننمود وپوشیده نماند که مقرله بنسب شرط مشروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد واگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرله بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب وجد
تصدیق وی ننمایند واگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم اینست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقرله باین شرط
توان رسید ومقرله باین شرائط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده ونزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام ونبودن وارثی تمام ترکه میت بامام مصطلح الشیعه خواهد رسید
ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان میرسد وبر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٭ پس ادای وصیتی است کز آن نیز
به زیاده شد از ثلث ایجان ٭ یعنی بعد ازان از مال متروک باداء وصیتی که زائد بر ثلث مال است
بردارند واز بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
است ٭ بعد ازانها بنه به بیت المال ٭ مال متروک ای خجسته خصال ٭ بیت المال آنست که حکام
عادل جاسے مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند ودفع حوائج محتاجان ازان نمایند
ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست **در بیان ورثه نسبی که اهل فرض وعصبه وذو رحم اند** ٭ اهل فرض از
سه قسم وارث دان ٭ عصبه وذو رحم بود پس ازان ٭ یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم میکند ومی گوید

س ـ اہل فرض کہ گرد شرع متین ہ سہم خاص از برای او تعیین ہ یعنی اہل فرض کسی ست کہ در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافتہ و نزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس ثلث و ثلث الثلث ہم از فرائض ست ـ
کل بفقدان اہل فرض رسان ہ عصبہ را وگرنہ باقی شان ہ یعنی عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض
کل ترکہ و با وجود آنہا البقیہ اش باو برسد و این مصطلح اہل سنت ست نہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا
دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند ـ غیر ازین ہر دو از قرابتیان ہ ای خردمند ذو رحم
بیدان ہ یعنی اہل قرابت کہ سوای اہل فرض و عصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیہ
داخل اقربای نسبی کردہ اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی ست

تعداد اہل فرض س ـ اہل فرض ای یگانہ دوران ہ منحصر در دوازدہ کس دان ہ اب و جد و زوج و
اخ لام مادر ہ جدہ و زن و دختر و بنت ابن ہ اخت عینی و مادر پدری ہ ہمہ از اہل فرض بر شمری ہ یعنی
اہل فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متین معین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر
و جد و شوہر و برادر اخیافی ست و ہشت از زنان کہ مادر و جدہ و زوجہ و دختر و دختر پسر و خواہر اعیانیہ
و خواہر علاتیہ و خواہر اخیافیہ است و نزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ چنین در سلک نظم
کشیدم ـ بیت ـ ہست در مذہب امامیہ سہم نوزدہ فرو فرض نظم ہ اب ام بنت و مطلقا خواہر ہ اخ و جد جدہ از سوی
مادر ہ زوج و زن عم و عمہ اخیافی ہ ہر یک از خال و خالہ اصناف ہ بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب
کہ از طبقہ اولی و فرضش با ولدیت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضہ اش با برادر و جد پدری ست ثلث باشد
ثالث اخ اخیافی کہ حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این ہر دو از طبقہ ثانیہ اند رابع عم اخیافی کہ با عم علاتی
سہم یکی سدس و سہم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین ہر دو اگر با عم باشد
یک ثلث ست سابع خال اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث و با خال علاتی بحال وحدت سدس الثلث و بصورت
زیادت ثلث الثلث تعیین یافتہ و این ہر چہار از طبقہ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہر سہ طبقہ سہیم ست با ولدیت نصیبہ اش
ربع و بدون آن نصف ست و یازدہ از نسا یکی ام کہ با ولدیت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت کہ بدون ابن
اگر واحدہ باشد مستحقہ نصف ست و اگر زائدہ بود مستحقہ ثلثان و این ہر دو از طبقہ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ
کہ ہر یکی از نہا اگر واحدہ بدون جد پدری و اخوۂ عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائدہ بدون انہا بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس و زائدہ را ثلث میرسد ششم جدۂ مادری کہ با اخوۂ و اجداد پدری ثلث ارثش قرار
یافتہ و این ہر چہار از طبقہ ثانیہ اند ہفتم عمۂ اخیافیہ کہ با عم و عمۂ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

ثلث حق ولیست هشتم خالهٔ عینیه نهم خالهٔ علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خالهٔ اخیافیه که با عم برای
وی تنها یک ثلث و با خال و خالهٔ غیر اخیافیه بحالت وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده
واین هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضهٔ اوست
وشرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض
نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام اب
فرض خالص سدس دهی به پدر * ابن یا ابن ابن اوست اگر * مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر درین شعر
چنین مناسب است * فرض خالص سدس رسد به پدر * هست با ابن و ابن ابن اگر * یعنی پدر را سه حال است
اول فرض محض که سدس است بوی میرسد سوا آن چیزی دیگر با و نمیرسد واین در صورتیست که پدر با پسر میت
یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکور باشند یا اناث عالی بود
یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید * غیر تعصیب حق دیگر نیست * ولد ابن هم ولد گر نیست * یعنی در صورتیکه
اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درینصورت سدس
بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو * فرض و تعصیب حق او هر دوست * بنت یا بنت ابن
اگر با اوست * یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس
با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی ترکه را بر اب
و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان
درین حکم مشارکت دارد * سهام جد * چون پدر دان نصیب جد صحیح * لیک در پنج جاست فرق
صریح * بعد ازین فرق راست شرح و بیان * حاجب او مگر پدر را دان * گر میت بدخل اب پیوست *
جد صحیح است ورنه فاسد هست * یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر است بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال
باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد
میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
فرقی ظاهر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است و جد صحیح
آنست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر
جدیکه بدخل ام میت پیوند آن جد فاسد است چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن
پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر ما بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود است و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال و اگر
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بادر ثلث کل المال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع وجد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
و جد و جده را با وجود پسر حقیقی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده و پس داخل در و جد و جده نباشد
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع و اسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد و جدهٔ پدری دو ثلث ست للذکر مثل حظ الانثیین و حق جد و جدهٔ مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات
و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جدهٔ مادری در یک سلک
منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه وارثانند
که با وجود ورثه طبقهٔ اولی یعنی ابوین و اولاد حقیقی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که
اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه ـ نسل یا نسل
ابن اگر با اوست ؛ ده ربع ورنه نصف حصه شوست ؛ هر دو جا نصف شو بزن برسان ؛ لکن همین نصف
منقسم بزنان ؛ یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درین صورت
حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست در حصه زوجه درین دو صورت نصف
حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی و اگر
زوجات متعدد باشند همین حصه شان که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة
والشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحق رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از
اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه
و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سهام اولاد الام

لاہل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام سه ده بیک کس سدس زیاده بران +
بهر زائد ثلث ولی یکسان + مانع ارث شان شدند دیگر + پدر و جد و نسل و نسل پسر + یعنی اولاد مادر را سه حالت
اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زائد از یکی باشند ثلث باید داد و ذکور و اناث
اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و درینجا امامیه
اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد ابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود

سهام ام

اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر سه ده بمادر سدس اگر با او ست +
نسل یا نسل ابن اگرچه فرو دست + یا اخ و اخت لیک فوق زیکی + ورنه از کل ثلث وهی بیشک + بدانکه
مادر را سه حال ست یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر حقیقی باشد یا علاتی یا اخیافی
یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر ازینها کسی نباشد ثلث کل
ترکه بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه مساوی
الاقدام اند سوم سه هان پدر یا یکی ز شوهر و زن + گر با و هست پس شنو از من + بعد سهم زن و نصیب شود
از تمام ثلث دهند باو یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هرچه از ترکه باقی ماند ثلث آن باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و
نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر ست و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز مرویست جای اب جد بود اگر اینجا +
حکم جد نیست چون پدر اینجا + یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هرچه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد
خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت هم ثلث
ما بقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد ست و جد در تنقیص حق او
دخلی ندارد پس ما بقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند

سهام جده

که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه میت نیست سهام جده سه حصه جده صحیحه ششم + دان
لاب جده هست خواه لام + لکن بجدات این سدس مقسوم + لیک هر که نه ام شود محروم + یعنی جده صحیحه را دو
حال ست اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس ست اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا بالسویہ با وجود ام محجوب نشود یعنی مادر حاجب جدات ہر قسم ہست و در مذہب امامیہ اثنا عشریہ جدہ از اہل فرض نیست و ارثش بقرابت ہست وابوین و اولاد حاجب او ہستند و سہم جدہ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدہ پدری یک ثلث ہست تنہا باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ہست و تقسیمش بالسویہ بین الذکور و الاناث ہست و جدہ پدری با جد یا جدہ مادری مستحق دو ثلث ہست تنہا باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوۃ و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواہد شد ❊ گفت بو یوسف این سدس یکسان ❊ سازد تقسیم بر سر ابدان ❊ کرد قسمت محمد ایجا مان ❊ بر جہات این سدس نہ بر ابدان ❊ بدانکہ نزد حنفیہ بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنہا اختلاف ہست قول امام ابی یوسف رحمہ اللہ آنست کہ این سدس را بالسویہ بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفہ و اگر سہ باشند اثلاثا و اگر چہار باشند ارباعا قسمت کنند و ہمین قول راجح ہست و امام محمد این سدس را بر جہات قرابت جدات تقسیم سفر باید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جدہ بدو وجہ قرابت دارد و جدہ دیگر بیک جہت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از ان سدس خواہد یافت و ذات قرابت واحدہ یک ثلث از ان سدس و ہمین ہست مذہب شیعہ توضیحش چنانست کہ مثلا شخصی با دختر عمہ عینیہ خود تزوج نمود و از وی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدہ ذات القرابتین ہست کہ مادر جدہ مادری او ہم ہمان ہست و مادر جد پدری وے ذات قرابت واحدہ ہست بدین صورت

ام   ام

ام   اب   ام

الام   الاب

سبب جدہ جدات اگر ❊ پدری را ست حاجب او جد پدری ❊ میگوید کہ سبب جدہ گردیدن اگر جد واقع شدہ یعنی در انتساب وے بسوی میت جد واسطہ باشد مثل مادر جد پس چنین جدہ پدری را جد حاجب ہست چنانکہ پدر حاجب جمیع جدات پدری ہست و از ینجاست کہ ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ❊ باز قربی بہر طریق کہ ہست ❊ کرد از بہر حجب بعدی لبست ❊ یعنی بعد ازین باید دانست کہ جدہ قریب بمیت از ہر طریق کہ باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جدہ کہ بعید تر باشد کمر بستہ ہست ای جدہ قربی حاجب جدہ بعدی ہست چو جد قریب ہم حاجب جد بعید ہست باتفاق فریقین ❊ جدہ فاسدہ بہ تعریفش داخل ❊ گر نشد دان صحیحہ ای عاقل ❊ سوی من بات فاسدہ پیوست ❊ باز زان اب کہ بین الامین ہست ❊ این تعریف جدہ صحیحہ و فاسدہ ہست

اما جدهٔ صحیحه نیست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه در نسبتش بسوی میتش نسبت کنند
یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب ام ام الاب
هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحهٔ پدری
اند و ام اب ام الاب بجهت توسط اب میان دو ام فاسدهٔ پدری ست و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادریست و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده
هر سه پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی این قاعده دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات است که از شمار مراتب البطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بعد شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در ان بطن خواهد بود
و آن شمارهٔ مراتب البطن عدد جدات صحیحه است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلا از بطن ششم دو گرفته شمار
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از ان بشمار مراتب البطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات - هر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بے تاخیر - عصبات اند با پسر بنت
نصف حظ پسر برد هر یک - یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
است سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین

سهام بنات الابن - همچنین است فرض بنت پسر - نیست بنتے ز صلب میت اگر - یعنی دختر پسر را شش
حال است پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است از نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
ازان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکنند
بنا ور بود یک ز صلب یا پسر - آنکه علیاست ای نبوده پسر - جز سدس نیست فرض بنت پسر - دو و یا شند بنا قطش بشمر -
یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آن یک درجه ازین بنت
الابن علیاست مثلا یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درین صورت سهم مقرر و فرض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحده علیا هر گاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات
سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس بنت الابن سفلی نخواہد رسید و حالت چہارم آنکہ اگر بنات صلبیہ یا بنات الابن علیا
فوق الواحدہ باشند این بنت الابن ساقطہ باید شمرد کہ آنہا ثلثین کامل خواہند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواہد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواہد گردید باید دانست کہ قول ناظم رحمہ اللہ تعالیٰ علیہ
ای ستودہ میرظاہر الدلالہ بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این ہر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظہر باشد نظم
بیت سبتے ز صلب بیت اگرچہ جز سدس نیست فرض بنت پسر ٭ گر ز صلب ست فوق یک دختر ٭ حجب باشد
نصیب بنت پسر ٭ ور دو بنت پسر کہ یک علیاست ٭ یک سدس فرض دختر سفلی ست ٭ ز انکہ زیک کر بود
علیا ٭ نیست جز حجب بہرہ سفلی ٭ و حالت پنجم آنست کہ بیک و بیست ہاں غلام عصب ارباد است ٭ بجدلے
ولیست یا کہ فرو دست ٭ عصبہ بنت ابن او میدان ٭ نصف سہم معصبش رسان ٭ ای البتہ این بنت الابن ساقط
نمیشود و قتیکہ غلامی یعنے پسری عصبہ کنندہ بنت الابن مذکورہ باشد بشرطیکہ این بنت الابن از ذوات الفرض
نباشد خواہ این پسر در درجہ محاذی آن بنت الابن بود یا فرو تر از آن باشد درین صورت این بنت الابن
عصبہ باید شمرد و از بقیہ ترکہ بقاعدہ للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصہ پسر مذکور کہ عصبہ شدہ بہ بنت الابن باید
رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکہ ابن الابن و ان سفل مراد ست و حالت ششم اینکہ بنت الابن
پسر شود محروم ٭ ہمچنین گفتہ اند اہل علوم ٭ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیہ بنت الابن را
مذدر زمرہ اہل فرض نشمردہ اند بلکہ اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی تا قائم مقام اولاد میدانند و اقرب
ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصہ پدرش و اولاد دختر را حصہ مادرش میدہند و ازینجاست کہ حصہ
اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصہ اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سہم ہر یکے ازین دو قسم در
صورت اجتماع ذکور و اناث در ہر قسم للذکر ضعف الانثی برروش تقسیم مینمایند الحاصل ناظم رحمہ اللہ مسئلہ را کہ بمسئلۂ تشبیب
شہرت دارد بیان میکند ست از کسی ماند گر سہ بنت پسر ٭ بعض از بعض اسفل و پستر ٭ ہمچنین سہ دگر بماند ازو ٭ لکن از
ابن ابن ابن خود شخو ٭ سہ دگر دان ہمچنین بشمار ٭ لکن از ابن ابن ابن ابی یار ٭ یعنی شخصی مرد و سہ فریق بنات ابنا
گذاشت فریق اول سہ دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجہ فرو تر ست کہ یکے بنت الابن و دیگری
بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سہ دختر از اولاد پسر پسر دیگر بہمان ترتیب
ثالثہ و ثانیہ و ثانیہ از اولی سافلہ الرتبہ و پست تر کہ یکے بنت ابن الابن دوم بنت ابن ابن الابن المسطور سوم
بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سہ بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقہ مذکورہ در تفاوت
درجہ کہ اولی بنت ابن ابن الابن ثانیہ بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثہ بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست
نصف علیا العلیا اولی بوگیر دو نیست ہمسر او را ٭ دہ بوسطی ہم سدس پیا ازیبا ٭ از فریق دوم تو ہم کن یکے ٭ بہر شش سفلیات باقی زار ٭

این مسئلہ را تشبیب نام کردند و میتوانند کہ وجہ تسمیہ بیان حال زنان باشد ۱۲ منہ

بیچ حظّی نمیرسند زنهار. یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هر سه فریق
باوی محاذی و مساوی الرتبه میت نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازهمین فریق اول با دختری که موازی
و محاذی اوست یعنے علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماند شش که سفلی از فریق اول و وسطی سفلی
از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه با بنیاد از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بحالت انعدام مستحقین
بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیست نیز با اینها. عصبه زین همه کند آنرا. کو خدای
و نیست یا بالا. صاحب سهم میت واصلا. نصف سهم غلام او گیرد. هست ساقط سوای او بےکد. یعنی
اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه
میکند که پسر مذکور در درجه باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور میگیرد و بناتے که
سوای عصبه اند یعنے آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

و میت

الفریق الاول		الفریق الثانی	الفریق الثالث
علیا		الابن	الابن
بنت الابن	نصف	علیا	ابن
وسطی		بنت ابن	علیا
بنت ابن	سدس بینهما	وسطی	بنت ابن
سفلی		بنت ابن	وسطی
بنت ابن		سفلی	بنت ابن
		بنت ابن	سفلی
			بنت ابن

بر تقدیر غلام درینصورت این مسئله بر پنج نوع متنوع میشود اوّل اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این هر دو ترکه را بعصوبت ثلثاً ثلثاً باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی وسطی
از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر را ارباعاً
خواهد رسید و ستّه باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی با بنین عصبه سفلی اول و وسطی سفلی ثانی و علیا و وسطی
ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانه غلام و بنات سه تا سه تا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره لا بد که حصص انثی ملحوظ باید
و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صور باقیه وجود و عدم غلام
مساوی است همه ترکه بعلیای فریق اول به نیابت پدر کس خواهد رسید و دیگران نصیبی از ترکه نخواهد بود سهام
اخوات عینیه سه بهر یکی ازین خواهران اعیانی نصف بخش کشید ثلثان ؛ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف او را باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث باشد بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم سه عصبه با اخ
چو نمود گردد ؛ و هر اخت نصف اخ سه یک ؛ یعنی خواهر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر مثل حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه با بنات و بنات
ابن رسان ؛ آنچه باقی است حصه ایشان ؛ یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولا حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصه خواهران بدهند و بمذهب امامیه
با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار شمر ؛ اب و جد نیز ابن و ابن پسر ؛ یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواهران اعیانیه اند
و نیز نزد ایشان فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است سهام
اخوات علاتیه سه نیست ار خواهری ز اعیانی ؛ پدری اخت مثل او دانی ؛ نصف یک را کثیر ثلثان ؛
ای برادر زن را فرض رسان ؛ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل و قائم مقام آن داند و این خواهران علاتیه را شش حال است اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زاید از یک باشد دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک است دهی ؛
پدری را سدس همین ست بهی ؛ ور زیک زاید اند پس پدری ؛ میشود از نصیب ارث بری ؛ و حالت
سوم است که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زائد بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم مانند
و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائد مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد ؛ میدهد نصف سهم
خود بی کد ؛ حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه عصبه
میگردانند و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم بنو العلات چیزی

سهام اخوات عینیه

سهام اخوات علاتیه

پسر پسر در حالت ششم انکه سه بنات و بنات ابن سان * از عصوبت تمه با ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود رجع الباقی حصه عصوبت شان * و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست در حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه به علاتی و بنو الاعیان * از اب جد و ابن و ابن ابنش دان * ساقط از
ارث هم بنو العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود
چهار شخص از در حیز ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابی حنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد است کما مر و اگرچه نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و مذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر * عصبه گشت ای برادر اگرچه بهر علاتیان
بود حرمان * حاجب سادس است بهرشان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب است با دیگرے چه رسد **بیان
اخت لام** سه مادری اخت را گذشت بیان * در میان سهام مادریان * یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال آن دارد بیان کردم آنجا باید دید **در بیان
عصبات** سه عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا که هم سببی * همچنین هست در نسخ موجود و این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم ست یکی عصبه نسبیه و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر یار من بی ضیر
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو ست یعنی شعر است که عصبه نسبیه سه
قسم ست اول عصبه بنفسه آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود هرچه از زوج و
زن بکر بماند آنرا بگیرد **بیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار * یار در چار قسم بی تکرار * جزء میت پس
اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس ازان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر ست

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه
که کذب یعنی اغش اگرچه باشد بیت + اب وجد هم اگرچه برتر هست + اخ لابوین اخ لاب پس ازو + ابن اخ
وان اگرچه پست فرود + همچنین عم و ابن عم میدان + پست از غیر مادری ایجان + هکذا برشمر علی الترتیب + گر
تو داری ز عقل و فهم نصیب + پس باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
وابن ابن الابن وان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب وجد باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب الجد وجد الجد
وان علی و قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها
چنانچه ابن الاخ وابن ابن الاخ وان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام وابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت وابناء آنها اگرچه فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس ازان اعمام جد میت
وابنای اینها و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی اتقدم ست بر علاتی و قوله پست از غیر مادری ایجان یعنی این گفت
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید هم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده واین تقدم و تاخر بترتیب مرقوم
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابی حنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان والعلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه
همین ست و اختلاف دیگر درینمقام نیست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر و صغر آنها را در
ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی
و بی جزاست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه ش بوی خواهد رسید
و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب وجد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند
و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه هست اقرب پس اقرب و ترجیح +
بجهات قرابت ست صریح + اقرب ذو قرابت ار باشد + میکند ذو قرابتینش رد + یعنی درین انواع اربعه
هر که قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و عم پدر
بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ❊ سه پدر را توبیج چیز مده ❊ هست عینی اگر همینت به ❊ اگر من میبودم بجای این شعر چنین میگفتم ❊ سه پدری را شمار کن لا شئ ❊ هست عینی اگر محاذی وی ❊ که توضیح اقربیت و قوت قرابت ازان متبادر بفهم میباشد . بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین نداد ن یا همین اعیانی برای تو بهترست زیرا که علاتی قرابت واحده دارد و اعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت بعد اقربیت است مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد ایشان

بیان عصبه بالغیر

دان تو بالغیر چار زن کایشان ❊ فرض دارند نصف یا ثلثان ❊ بنت و هم بنت ابن هر شمری ❊ اخت عینی و بعد ها پدری ❊ عصبه دان بغیر ها هر یک ❊ با اخ و نصف اخ بده بی شک ❊ یعنی عصبه بالغیر آن زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه اینان نصف و دو ثلث ست و آن دختر و دختر پسر و خواهر عیانیه و خواهر علاتیه است که هر یکی ازینها با برادر خود تا که ابن عم ابن الابن و برادر اعیانی و برادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر ست که امامیه چنین ارث را بارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق آنست که دختران پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه میشوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت و نزد امامیه اقرب مسقط ابعد خواهد بود ❊ سه زن که او را نشد ز فرض نصیب ❊ با اخ خود نگشت فی و تعصیب ❊ عمه و بنت عم چنین میدان ❊ بنت اخ نیز همچنین بخوان ❊ ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبة هر چند تکلف ست شاید بضرورت شعری در تخیله ناظم رحمه الله طرفی از جواز لبست اگر چنین میگفت بهتر بود ❊ نرسد از برادرش تعصیب ❊ یعنی برادرش را عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار آنست زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد با برادر خود عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و باوجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ باشند رحظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه اهل سنت اند که با برادران خود با نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین

بیان عصبه مع الغیر

دان مع الغیر هر زنی کو شد ❊ عصبه با زن دگر لابد ❊ خواهر عینی یا پدری را گیر ❊ یار با بنت و بنت ابن نظیر ❊ یعنی عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواهر عینی یا پدری ست یعنی اخت عیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را فرا میگیرد

بیان عصبه بالغیر

بیان عصبه مع الغیر

ونزد امامیہ اخت اعیانیہ و علاتیہ با بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبہ مع الغیر و عصبہ بالغیر بیان
میکنند آنکہ بالغیر گشت غیر دران عصبہ ہست منفرد ایجان ؛ در مع الغیر غیر را ای یار به عصبہ منفرد بدانکہ ما
حصے تفرقہ درین ہر دو عصبات اینست کہ آنکہ عصبہ بالغیر ست غیر که او را عصبہ ساختہ خود ش بحالت تنہائی
نیز عصبہ ست و آنکہ عصبہ مع الغیر ست غیر که او را عصبہ ساختہ خود ش بحالت انفراد عصبہ نیست بلکہ این الفرع
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شده بیان عصبہ سببی سے یا فتم چون فراغ از نسبی ؛ با تو اکنون بیان
کنم سببی ؛ ہند دگر کسی کند آزاد ؛ اوست مولاش ای خجستہ نہاد ؛ نیست از اہل فرض نه ز تعصیب ؛ از
نسب وارثش بعید و قریب ؛ اوست مولی العتاقہ اثبات ؛ شد یعنی کہ ہست آخر عصبات ؛ یعنی بدانکہ چون
بیان عصبات نسبیہ فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیہ میکنم بدانکہ اگر کسے غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقہ آن عتیق خواہد بود دلیل کہ از اہل فرض و عصبات نسبیہ حقیقیہ مذکورہ قریبا باشند یا بعیا کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده کہ ہمین مولی العتاقہ آخر عصبات معتق ہست ، و وارث ترکہ معتق خواہد شد تعصیب
درینجا بمعنی فی العصوبۃ است و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گوئیا ؛ وارث او بود ہمان مولی کہ بنو
عصوبت ست ورا ؛ ظاہر الدلالۃ بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد لکن این خواجہ بود تقدیم ؛ یار بہ فی حکم
بنز ذمیم ؛ بعد ازین اند از ہمہ اولی ؛ عصبات ذکور این مولی ؛ یعنی این مولی العتاقہ را بر ذوی الارحام تقدیم ست کہ
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی ... فقدان مولی العتاقہ عصبات ذکور ش در میراث
اولی از ہمہ ذوی الارحام ہستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست کہ مختار اہل سنت تقدیم مولی العتاقہ
بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود رضی موخر از ذوی الارحام دانستہ و در عتق ہم شرطے نکرده اند
کہ لوجہ اللہ باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشد یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و در مذہب امامیہ
مولی العتاقہ از ذوی الارحام موخر ست کہ انہا داخل ورثہ نسبی اند و در عتق شرط ست کہ بہ تبرع باشد عتق
واجب لوجہ نذر و یمین و کفارہ و غیر آن و عتق قہری ہم نباشد مثل انعتاق لوجہ بیان کیری و کوری و شرای و غیرہ
و غیرہ و اینہا را سائبہ گویند یعنے غلامیکہ باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریرۂ عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و برائت نکرده باشد پس بدین شرائط مذکورہ مولی العتاقہ وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشتہ باشد و در صورت انعدام معتق ولا با ولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان انہا بعصبات نسبیہ نفسہ منعم میرسد و در زمان انعدام معتقہ ولا بعصبات ذکور آن ن خواہد رسید بالاتفاق
بین الفریقین سے محرم ذو رحم شود آزاد ؛ خود بخود گر بملک کس افتاد ؛ بعصوبت مگر ولائی او ؛ بہر آنکس رسد لوجہ نکو ؛

الحال ناظم رحمہ اللہ بیان میکند کہ عتق اضطراری ہم موجب ولاست پس میگوید کہ اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی درآید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بانکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقہ او میگردد و ذو رحم عبارتست از صاحب قرابتی کہ بسبب رحم ولا تحقق شدہ باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی ست کہ بصورت ذکورت احدہما والوثت اخری شرعاً نکاح بینہما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند کہ اگر مالک آنہا شود منعتق نخواہند شد و مختار امامیہ انعتاق محارم رضاعیہ ست باید دانست کہ اقربا سہ قسم اند یکے قریبہ و آن اصول اند ہرچند بالا روند و فروع ہرچند فرو تر باشند ہر کسے کہ مالک یکے ازین اقسام شود خواہ ارادۂ آزادی کند یا نکند آزاد خواہد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطہ کہ اخوۃ و اخوات و اولاد آنہا و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند ہر کس کہ مالک اینہا شود اینہا نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً للشافعی رحمہ اللہ و نزد امامیہ در شراے رجال اقربائے متوسط راہمین حکم ست و در شراے نسوان این حکم نیست کہ بشراے آنہا سوای عمودین دیگرے بلا قصد آزاد نمے شود و عمودین مراد از اصول و فروع ست سوم بعیدہ کہ اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینہا بمجرد ملک بلا قصد آزاد نخواہند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست کہ لفظ کس در مصرعۂ ثانیہ بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد کہ از اقربائے مملوک باشد یا از غیر اقربای او و مقصود انست کہ محرم ذی رحم اگر بملک کسے کہ محرم اوست افتد خود بخود بلا قصد عتق آزادی میشود پس بجائے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعہ گر بملک قریب خود فتاد ٭ و نفذا شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست ٭ گر ز آزاد و عبدای ولبد ٭ متولد سہ بنت حرہ شدند ٭ پس پنجاہ زان سہ لے دلبر ٭ بخوند دو شرائے پدر ٭ اتفاق اینچنین گر افتاد ٭ کہ یکے بیست و دیگرے سی داد ٭ پس ز مال پدر بہ سہ دختر ٭ دو ثلث فرض شان دہ اے دلبر ٭ آن دو دختر کہ بود ای دانا ٭ پدر شان خریدہ آنہا ٭ ثلث باقیش ز رہ ولا ٭ بعد تخمیس دہ مر آنہا را ٭ بدہی سہ خمس بصاحب سی ٭ صاحب بست را گر دو دہی ٭ صحت مسئلہ شود ظاہر ٭ از جمل بیج کر تو لی ماہر ٭ این مثالی ست از مسئلہ مولی العتاقہ تفصیلش اینست کہ اگر زنے حرہ را عبدے در نکاح خود آوردہ سہ دختر ازان متولد شدند و این ہر سہ دختران حرہ خواہند بود کہ اولاد در حریت و عبدیت متبع ما در میباشند پس ازین ہر سہ دختران دو دختر کہ کبری و صغری باشد بعوض پنجاہ دینار پدر خود را کہ عبد ست از مالکش خرید کردند لکن ہر دو قیمت مساوی ندادند بلکہ صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجہ قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکہ اش دو ثلث از روے فریضہ بہر سہ دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پسر نخود را نخورید انداز روی رولا باید داد بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه خمس بصاحب سه دینار یعنی بنت کبری بدهند و بصاحب دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه است دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ردّ که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو تباین است پس این پنج را که قسیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت که تقسیم از آن مستقیم میشود و به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک دختر را ده خواهد رسید و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در رد خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله ولاء شترا باشد نمیرسد که اتفاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بفرضیه و یک ثلث برد بر هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده و یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرع غیر تنج است پس تبدیلش بچهل و پنج واجب است

بیان حجب

قسمی از حجب حجب نقصان است + قسم ثانیش حجب حرمان است + حجب نقصان است سهم کم گشتن + بوجود کسی میبیان + حجب بفتح حای مهمله و سکون جیم در لغت بمعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از تمام حصه خودش کلا او بعضا و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از قدر سهام اهل آن پنج کس ان شوهر + زن مادر اخت و ام و بنت پسر حجب نقصان انهمه روشن + در بیان سهام کردم من + یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام آنها بروشنترین وجهی مبین شده اختلافیکه در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده + حجب حرمان چه ای پسر فن + از همه ارشاد ای نصیب شان + پس تو میدان بستش و فریق + هر یکی زان و میکنم تحقیق + هر یک نیست حجب حرمان گه + یافت گاهی بسوی دیگر ره + از فریقی که اول است شمر + ابن و اب و زوج ام و زن و دختر + غیر از این شش بدان فریق دوم + کوست محجوب حجب حرمان هم + حالا بیان قسم ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکنند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث بملاحظه نسبت بحجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکے بیان میکنم یکے ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که بحجب حرمان گاهی بوی راه نمییابد و فریق اول که بحجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسا و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سه بهره اوراک حجب حرمان کان ؛ در فریق دوم بود ایجات ؛
باتو گویم دو اصل بس محکم ؛ تا انبا شد بنزد تو مبهم ؛ یقینی برای دریافت کیفیت ورود حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این قسم مبهم نماند اصل اول اینکه سے غیر نسل ام ار شود منسوب ؛
بکسے سوی میت ای محجوب ؛ تا بود در واسطه ندارد کار ؛ هیچ ذی واسطه بارث ای یار ؛ یاد در بکسے برای توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصے دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود باوجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنای اولاد ام اینست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح شعار ما بعد گزارش خواهد یافت ؛ اصل ثانی
همین کرای محجوب ؛ هر بعید از قریب باشد محجوب ؛ ضابطه دان همان که در عصبات پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات ؛ عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلات بفتح عین است بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث آنجا امومت است و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت است و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث تواند شد
که اب قریب است و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است ؛ و در مذهب امامیه
هم بیانی دریافت بحجب حرمان دو اصل توان یافت یکے ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب د باب ولا و همچنین
مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامة است دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد است در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده ؛ با تو گویم بطور فائده ؛ هست مدلی به زیکره گر ؛ مستحق جمیع

ای دلبر شارت مدلی ست شعدم بشک + گو نشد و جارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی بشخص ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلاً پدر نسبت بمیت مدلی ست و اب که بواسطهٔ این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
و انتساب قاعده ایست که الطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکهٔ میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوهٔ مدلی به ست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوه اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگر ست و جهت ارث اخوه دیگر و همچنین بصورت تعدد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن الابن که مدلی
اصلی به چون ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست ــه ورنه شد مستحق کل پس اگر + شد بیک جا ارث یکدگر +
میت مدلی زد وارثان نهار + ورنه او را از اهل ارث شمار + انتهی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که درین صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب ام یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب موجب بود
که مدلی به فرا گرفته است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درین صورت مدلی را از اهل ارث باید
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب ایشان یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

ــه آنکه از ارث خود
شود محروم + نزد ما بشک ست کالمعدوم + نیست حاجب بهر دو حجب اصلاً + دیگری را که هی بمذهب ما + همچو کافر
رقیق و هم قاتل + حاجب غیر نیست ای عاقل + ز ابن مسعود میکنند اظهار + کوست حاجب بحجب نقصان تا
ای کسیکه بسببی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاہی
هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول پسر
لا ب گذاشته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه لعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست
ــه ام کافر ربع دهد شوهر را + نزد او لیک نصف نزد ما + این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردید
میگوید که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را رسید بجهت که این هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب زوج ست
از نصف بربع و نزد ما فرقهٔ حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود این کافر نقصانی بزوج

رسانید واین مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند همچنین و ان مثالهائی دیگر ÷ یاب برای ذکی ست
بس خوشتر ÷ یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حنفیه زوجه با وجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت قریبه کافره
حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنابر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود ÷ وانکه محجوب بحجب فرمان ست ÷ حاجبش غیر او نمایان ست ÷ حاجب او بهر دو حجب و نزاع ÷
نیست دیگری که هست بالاجماع ÷ هر گاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته اند این محجوب
دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده همین مختار امامیه ست الحاصل دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد ÷ اخوة مطلقا بلا تقیید ÷ یا دو زینها اگر بهم گردند ÷ اب و ام پس ز اب اگر چه شدند ÷
هر دو محجوب لکن ای دلبند ÷ حجب نقصان بام رسد ز ینها ÷ وه بجای ثلث سدس او را ÷ یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند این اخوه و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را
از ینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و ند حاجب مادر بحجب نقصان خواهند شد و رنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد ÷ مادر ام ام اگر با ÷ هست ام اب پدر دو ÷
گر چه محجوبه ام اب ز پدر ÷ شد ولی گشت از وراثت بدر ÷ مادر ام ام که شد او را ÷ حجب حرمان ز ام اب پیدا ÷ یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شده
لکن از ان ام الاب محجوبه ام ام الام از ورث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحاصل فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید ÷ معنی
اصطلاحی محروم ÷ با تو گویم که تا کنی معلوم ÷ نیست محجوب حجب حرمان او ÷ هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار ÷ شد از ینهائی او را چار ÷ نیست محجوب هست او ممنوع ÷ گشت از عالمان چنین مسموع
نیست دارث بهیچ ره محروم ÷ هست در ذات خویش کالمعدوم ÷ یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

لتم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه فی الفقه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم وارد و سه معنی گشت اندر و پیدا * مطلقا شد ز اهل ارث جدا * یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی مغیر مود قصر مسافت بغیر
متصور بود * بخلاف کسی که او محجوب * بوجود کسی شد ای محجوب * مطلقا غیر اهل ارث مدان * بل بوجهی ست وارثش
او ایجان * وارثش دان بحق حجب گر * غیر وارث بحق خویش شمر * یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شد و پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه حیثیت که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و بنظر ذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض سه شش بیان گشت حصه در قرآن * نصف دان هم ربع ثمن پس از آن * نوع اول
همین ست نوع دگر * ثلثان و ثلث سدس بشمر * دان همی مخرج احاد ابا * مخرج نصف دو شنای دانا * یعنی بیان اصول
چند نیست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از ان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از ان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو بتضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و بتنصیف از مرتبه اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف بتنصیف ربع شود و
آن ثمن و بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر از ان عدد واحد
صحیح برآید و همی اینجا عبارت از عددیست که اسمش از ان کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته و در یک نوع شد دو سه یکجا * مخرجی جزو کل بس ست ترا * یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس صورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر
مخرج سدس اختصار کنند نه مخرج نصف شش نه غیر از ان * باکل و بعض نوع ثانی دان * شد مخرج کز نوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضم • مخرج شش و ان دوازده فی کم • اگر بنوع دوم ثمن پیوست • بیست و چهار مخرج ثمن است • و این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی است اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرج بیست و چهار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثله آنها جدولے مینویسم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله
باثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج و ام و دو خواهر عینیه دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول باطل است و اینجا ام حاجب اخوات است	۱۲	زوجه و ام و بنتین عینیتین و اختین اخیافیتین نزد امامیه ممتنع است که ام	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض در صورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
باثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد سهام اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
باثلثان و سدس	۶	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات است	۱۲	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات است	۲۴	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
باثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافا للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
باثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
باثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه و ام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
باسدس	۶	مادر و یک خواهر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

و به یکی دیگر که مشکل ست جواب محتاج کسویکه یک نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاجتماع باشد بجدول تا نام صحت فتامع آن بنیه

[illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	غیر صحیح				
ثمن	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت	۸ غیر صحیح	۸ غیر صحیح			
ثلثان	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین [illegible]	۱۲ صحیح کزوجه و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۳ غیر صحیح		
ثلث	۶ صحیح مثل زوج و ام	۱۲ صحیح کزوجه و ام	۲۴ صحیح [illegible]	۳ صحیح چون اختین عینیتین [illegible]	۳ صحیح چو ام [illegible] لام کلاله ابیه	
سدس	۶ صحیح مثل ام و یک بنت	۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۶ صحیح چون ام و بنتین	۶ صحیح چو ام و اخ لام [illegible]	۶ صحیح چنانکه ابوین با ابن

[illegible]

بیان عول سه تکنند مخرج اروفا بسهام به سازد عول این حساب تمام به یعنی افزا مخرج مفروض به عدد یکه وفا کنند لفروض به عول در لغت بمعنی جور و میل آن از حق نقصان زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرج است که کافی نبفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرج از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عدد زیادت کنند که لفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسد در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بصورت ازدیاد فروض مجتمع و انتقاص مخرج نقص بر مادر و ابی پدر و ترو جین عائد نمایند و بنات ولخوات

را سوره ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان زوج بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش ست
و در مسئله اولی ابن عباس با امامیه متفق اند و مسئله ثانیه بر مذهب ابن عباس خلافا للشیعة که نزد ایشان با خوات
بشوهر و چهار که ثلثان شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و دو که سدس ست باوین و سه که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
باید ساخت مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که از این
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند نه میشود مخرجی که شد حاصل ز اختلاط دو نوع گه عائل یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضرورست سه فرضهای مقدر قرآن هفت اعداد ان مخارج آن چار عائل نمیشود
زنهار سه ازان گاه عائل ست ای یار غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه ازان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود
چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقه خودها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید سه عول
شش نزد جمله اهل خرد تا بده جفت و طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی با زدیاد سدس شش بر ذات خود ش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه دوم با زدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت ثلثان تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق باشد دوازده را عول تا بهفده بجفتها آر این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بتصحیح عول دوازده باید نمود که عول آن دو ترد طاق باشد و زائد برهفده نبود که زنی بزیادت نصف سدس حاصل
میسر نمیشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و زنانی باز دیاد ربع خود بپانزده عول کند
بسهام اجتماع زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت خیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و مادر اینجا ابزار
یک ثمن و یک سدس بهفده مائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت خیافیه و ام مجتمع شود و بیست و چهار مخرج
عول دوازده و آن ال از کی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود بیست و چهار عول دارد یک
بست و هفت فی دیگر بخلاف پنجمی بست و چهار کسی عول دارد که آن بست و هفت ست عولی دیگر چنانچه
مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که گر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن یک سدس سی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنا بر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی و انسب مینماید شعر ابن مسعود عول بست و چهار ، سی و یک نیز کرده است شمار ، بیان نسبت اعداد
سه عددی که نسبت گیرند بین او شد مماثل شمر ، ور اقل را اکثر است بیجان ، متداخل باصطلاحش خوان
ور نگر گشت عاد آن هر دو ، عددی ثالثی لیس ای خوشخو ، متوافق بهم بکسری خوان ، مخرج کسر عاد ثالث دان ،
قول جعفر مر اجنبین یا دوست ، وفق کسری که مخرجش عاد ست ، غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد ، متباین بهم بدان که بود
از آنجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد تقریبا فته اهم مهام است لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند شان تماثل و تداخل و توافق و تباین است هرگاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد یکی ازان اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد را اختصار التداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد یعنی اکثر نباشد تلاش کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عددی ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم است مثل چهار و شش که دو هر دو را فنا

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عاد است و این متوافق است توافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو است مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف است و چهار مخرج ربع و در توافق جزء وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم اول صحیح است
لکن تقدیم و تأخیر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود مصرع جعفر این حرف لائق یاد است و پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر عدد
اقل مثل یا امثال خود افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل انقسام صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود که ما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل است از تداخل به توافق حکمی تعبیر کنند و از انجاست
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رءوس علمای متأخرین تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رءوس مع کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر
اعداد عاده را در عدد وفق اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو دیگر معتبر چهار است
و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنهاست لکن شش را اعتبار است و شناخت تماثل محتاج
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس سهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل است و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل است این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کند با ینهما توافق باشد و آخرین عددی که منتهی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف است و اگر سه بالثلث علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و هرگاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف است
که جزء وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان هر دو تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** بیت گشت از بهر تصحیح تقسیم + منتسب بر صحت اصل ترا نیم + در رؤس و سهام
سه شمر + در رؤوس و رؤس چهار دگر + این بیان تصحیح مسائل فرائض ست و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی ست که از
برآوردن سهام مجموعه مسئله که در کم تر از آن تخریج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح
مسائل و صحت تقسیم میت اصل منتسب گشته سه از آن مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و رؤس
بیان اصول ثلثه اول بیان رؤس و سهام ست از سه اول رؤس و سهام + کنم آگه ترا بشرح تمام +
بر تماثل رؤس با سهام + در عدد یا مداخلت شد تام + هست قسمت صحیح ورنه اگر + گشت کسر یک فریق فی بدگر
سهم او منکسر ولی بعدد + بر رؤسش مداخلت گردد + با توافق بزن باصل و عول + وفق عدد رؤس لیک هر اخ
در تباین باصل و عول بزن + جمله عدد رؤس ای پر فن + ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم حاصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی
گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج و یک
اخت عینیه که هر یکی مستحق نصف ست و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل ست شوهر مستحق ربع و
سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر وی منکسر نشود لکن عدد سهام
و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی ست در غیر عائله بالاتفاق
فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و در رؤس دوازده
ایشان توافق حکمی بالربع ست پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس ست در اصل مسئله و مثال آن
در عائله بالاتفاق حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده
و در سهام ثمانیه و در رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده ست در
پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله
از شش و در سهام اربعه و در رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد
در شش و مثال آن در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

بیان تصحیح مسائل

بیان اصول ثلثه اول بیان رؤس و سهام

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله ست
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن را حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس ای ذی طول * که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و ای بجای ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند سه در تباین تو اصل و عول بزن * در شمار رؤس ای پر فن
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خالی از شائع ست بیان اصول اربعه اخیره مابین الرؤس
والرؤس سه گنم اکنون بیان مصرح تر * در رؤس و رؤس چار دگر * گر بزائد ز یک فریق صحیح * شده نه تقسیم
پس بدان تصریح * هر رؤس و رؤس در اعداد * گر تماثل شدای خجسته نهاد * زین عدد یکی کنی مضروب * در بهان
اصل و عول ای محبوب * چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود در ینصورت اگر میان عدد رؤس
یک فریق و عدد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله ست
و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس هر یکی مثل
دیگری باشد مثل سه و سه چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق و مثال زوج
مستحق نصف و سه خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول بهشت
و تصحیح از بیست و چهار بضرب سه عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگر چه باخود نامتماثله
نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین عدد رؤس دیگر متماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات عیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

ودر رؤس اخوات ستہ وسہام انہا توافق کلی بنصف ست ونصف رؤس ایشان رؤس اخوات ثلثہ افتاد فیہ مآت
دلہذا پس تصحیح مسئلہ از نہ باشد بضرب سہ در سہ بالاتفاق ومثال عائلہ شش اخوات اعیانیہ وسہ جدات وسہ اخوات اخیافیہ
مسئلہ از شش وعول بہفت وتصحیح او بست ویک بضرب ہفت در سہ کہ یکی از رؤس متماثلہ است بدانکہ شعر ثانی
ازین اشعار بوجہ تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایہ فصاحت انداختہ ہرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سہم صریح + لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن احسن است
در سہام ورؤس چند فریق + ہست گر انکسار بالتحقیق + ودر مصرعہ اخیرہ شعر چہارم بجای لفظ ہمان ہمہ بہتر است
وہمچنین چند شعر مابعد کہ از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند ومیگوید درتداخل ترنی پس اکثر را + در بیان اصل عول ای دانا + یعنی اصل ثانی آنست کہ اگر بعض اعداد
رؤس متعددہ منکسرۃ السہام علیہم در بعض دیگر متداخل باشد پس از جملہ اعداد متداخلہ رؤس متعددہ عدد رؤسی کہ
اکثر باشد آنرا در اصل مسئلہ غیر عائلہ ودر عول العائلہ ضرب کنند مثال دو زوجہ وچہار پسر مسئلہ از ہشت تصحیح او سی ودو
بضرب چہار کہ اکثر اعداد رؤس متداخلہ است در ہشت بالاتفاق ومثال عائلہ چہار زوجات وسہ اخوات اعیانیہ
دوازدہ اخوات لام مسئلہ از دوازدہ است وعول بپانزدہ وتصحیح از یکصد وہشتاد بضرب دوازدہ کہ اکثر اعداد متداخلہ
است در پانزدہ عول سہ در توافق بکل دیگر زن + وفق یکبارہ حاصل ای پرفن + وزن وفق سوم گرای تو تحقیق
شد موافق وگرنہ در کل او + ہمچنین تا باخر وحاصل + بدان اصل وعول ای عاقل + یعنی اصل ثالث آنکہ اگر بعض اعداد
رؤس متعددہ منکسرۃ السہام علیہم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین
در کل عدد رؤس آخر ضرب کنند وباز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثہ ضرب کنند اگر در حاصل وثالثہ
توافق باشد واگر در حاصل وثالثہ توافق نباشد حاصل را در کل ثالثہ ضرب کنند وہمچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشتہ باشد ورنہ در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئلہ اگر غیر عائلہ باشد ودر عول اگر عائلہ بود ضرب کنند مثال چہار زوجہ وہجدہ دختر وپانزدہ جدہ وشش عم
مسئلہ از بست وچہار است یعنی ثمن حق زوجات اربعہ وشانزدہ یعنی ثلثین حصہ ہجدہ بنات وچہار یعنی سدس
سہم پانزدہ جدات ویک باقی نصیب اعمام ستہ است وچون در اعداد رؤس وسہام بنات توافق بالنصف است
نصف عدد رؤس آنہا کہ نہ باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چہار وشش ونہ وپانزدہ شدند وچہار وشش توافق بالنصف
بضرب سہ در چہار دوازدہ حاصل شد وآن بانہ متوافق بالثلث است وبضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی وشش
حاصل شد وآنرا با پانزدہ توافق بالثلث است وبضرب ثلث احدہما در کل آخر یکصد وہشتاد شد آنرا در اصل
مسئلہ ضرب کردہ از ما حصلش کہ چہار ہزار وسیصد وبست باشد تصحیح مسئلہ نمودیم ودرین مسئلہ ترجمہ امامیہ

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده هست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف هست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال
تسعه توافق بالثلث است بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل
ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و
هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف هست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده
حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت می شوند سه در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر بغیر از شک + مبلغش در کل سوم
ایجان + همچنین تا اخیر بعد از آن + مجتمع زن با اصل و عول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم
از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس علی التفریق با در
کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین ست
و سدس که چهار باشد سهم جدات سته است و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره هست و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف هست نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری
و حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل می شوند
و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین اینست
که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت
اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش است و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات
اعیانیه سبعه و اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه
اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده
بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن اشعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک
در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بکذا سه در تباین بود جمیع یک +

بتصحیح دگر زن بیتک ٭ در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ٭ گر تو خواهی که سازیش تنقیح ٭ حصهٔ هر فریق
از تصحیح ٭ سهم هر فرقه را ز اصل و عول ٭ زن بمضروب یار بن بی بول ٭ حاصل آن گفته جمهور ٭ سهم فرقه ز قسم
مذکور ٭ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تصحیح تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئلهٔ غیر عائله و از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده باشد در مضروب که برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از قسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در ضمن میان این و
رؤس تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود بضرب سه
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضرب سه در سه شش شدند و برای ستهٔ اعیانیه چهار بودند
بضرب سه در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر اراده
تا شود تنقیح ٭ ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و دو مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت
٭ سهم هر فرقه زن در آن اعداد ٭ که زدی اصل در همان اعداد ٭ و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار رای
فرقه مخل فصاحت و تصحیح التعبیر بمقسم کردن تخییل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید ٭
حاصل ضرب سهم در مضروب ٭ هست لاریب حصهٔ مطلوب ٭ بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
٭ گر تو خواهی که گردد ت تحقیق ٭ سهم هر واحد از احاد فریق ٭ سهم اصلی هر فریق ایجان ٭ بسیار تقسیم بر رؤس
آن ٭ زن بمضروب خارج و حاصل ٭ سهم هر واحد ست ای عاقل ٭ یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آن فریق تقسیم سازی مع خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضرب این در هفت عول هفتصد و سی و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح

بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

که از آن تصحیح مسئله میشود و سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یک صد و
پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات است و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت
بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام
اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت می شود
که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
بروزن افعال که جمع احد ست احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن با استغراب نیست و نقل ست
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو
قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک باء مضروب که موهم اضافتش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست + خارجش را بزن در آن مضروب + که
باصلش بود همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + ز آن فریق ست سهم وی بیشک + الحال قاعدهٔ
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگوید + نیز مضروب هر فریق نما + قسمت باز خارج آنرا
زن بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل
مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد
قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود
و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
بر اخوات اخیافیه خمسه بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنهاست و تقسیم
همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده است که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از
آنهاست حالا قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده سی نیز منسوب کن
نصیب فریق + آنچه شد ز اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحدش ده از مضروب
بهمان نسبت و مهر زنهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق
طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای التصحیح ضرب
کرده باشی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر
میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات دانند و میان دو سهم و روس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنها ست؛ بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عدد لفظ شمار آرند بهتر
ست **بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه** ضابطه بهر قسمت ترکات ؛ گر تو پرسی زمن بگویم بات ؛
گر تماثل بتقسیم تصحیح ؛ گشت متروک قسمت ست صحیح ؛ زان متروک ورنه با تحقیق ؛ سهم تصحیح هر کسی ز فریق ؛ حاصلش بخش باز
بر تصحیح ؛ خارج بخش سهم وارث ست صحیح ؛ این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک با
با تقسیم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اصل ست مثلاً تصحیح از بیست و متروک هم بیست
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول هشت و ترکه بست و پنج دینار که
میان هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد؛ بدانکه ائمهٔ این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود؛ دست خاص بهر توافق ست اینجا ؛ نیز قانون دیگرای دانا ؛ مال متروک را چو
با تصحیح ؛ در حقیقت توافق ست صریح ؛ پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد ؛ ضرب در وفق مال باید کرد ؛ وفق تصحیح را گرفته
بر آن ؛ حاصل ضرب منقسم گردان ؛ سهم هر یک ز هر فریق بدان ؛ هر چه خارج شود ز قسمت آن ؛ یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه
خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول نه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یکی از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود و چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ۵ باز دریاب همبرین اسلوب ٭
حصهٔ هر فریق ای محبوب ٭ یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئله مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق
اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ
فریق اختین هست و در مسئله مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در ده
وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات ست بیان قسمت
ترکه بر غرما ۵ دادن وام گر کنی تدبیر ٭ دین دائن چو سهم وارث گیر ٭ گیر مجموع دینها العمل ٭ همچو تصحیح بی قصور و
خلل ٭ باز جاری کن ای گرامی ذات ٭ آنچه گفتم تقسیم ترکات ٭ غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف
ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن ست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر باوای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقش
آنست که دین هر دائن را بمنزله سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته
هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد دران مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل ست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار ست و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن
یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت ست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنانست در سیزده که عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده ست قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگریست در سیزده ترکه شصت و پنج شد و تقسیمش
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه ست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان
دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده ست توافق بالثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن ست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج
که وفق مجموع دیون ست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده
حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام مبحث تخارج را
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام ست بناءً علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن نمایم و بشرحش هم پردازم
بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک ٭ وارثی راه صلح کرد سلوک ٭ اهل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکات بر غرما

بیان تخارج

خوانند + مهر مثلش چنین سخن رانند + که تصحیح مسئله بنگر + سهم هر یک جداجدا بشمر + حصهٔ آنکه کرده صلح صحیح + طرح
باید نمود از تصحیح + ما بقی مال را کنی مقسوم + بر سهام بقیه معلوم + مثل یک عم و شوهر و مادر + صلح بر مهر کرد اگر شوهر ترکه را
سه حصه کن آنجا + زان دو وام را بده یکی عم را یعنی بصورت تعدد ورثهٔ میت یکی از جملهٔ وارثان بر چیزی معین از مال متروکه
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیء فلان را از ترکه در حصهٔ من گذارید باقی ترکه را با هم تقسیم
نمائید و بر همین مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج یعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت
جائز است و هر چند در کتب امامیه بحث مواریث که تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب + بر این قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین سفر باید که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه مع مصالح
دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا شمارند که مصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب
بهمان است بعد از آن سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه خارج صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید
انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی از مرد
و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درین صورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمهٔ اوست مصالحه کرد درین
صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است
پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از آن بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بر چیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون ما بقی از حصهٔ زوج
فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی همه حصه
بآخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد و مسئله از دوازده است سه از آن بزوج و
دو باب و هفت با بن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت با بن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت با بن دهند و اگر ابن مصالحه نماید
پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند **بیان رد** رد که آن گشت ضد عول ای جان + مذهب اکثر صحابه
بدان + غیر ز اهل فرض نماید گر + عصبه هیچ کس ترا منظر + هر چه باقی ز اهل فرض بود + جز بزوجین کن بر آنها رد
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیه ترکه است بر مستحقین آن
و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله
عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز ہمین را اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شدہ اند پس مسئلہ بود اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافتہ نشود ترکہ میت ہرچہ از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکہ سوای زوجین اند رد باید کرد و ابن عباسؓ بر جدہ ہم رد روا نداشتہ و حضرت عثمان قائل برد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیہ بصورت انعدام دیگر ورثۂ نسبی بر زوج ہم رد ست و بر زوجہ رد نیست چنانچہ در ابتدا گذشت باید دانست کہ نزد جمہور امامیہ خواہر عیانیہ و علاتیہ مانع رد بر اخوات اخیافیہ ہست خلافاً لاہل السنۃ ۔ منحصر باشد مسائل رد ٭ ہمگی در چہار قسم بود گر بفقدان غیر اہل رد ٭ جنس واحد ز اہل رد باشد ٭ عدد کان بود برابر رؤس ٭ سازد مسئلہ مشو بالیوس ٭ مسئلہ او دو بنت از دو دان ٭ ہمچنین ہم دو واخت مثل آن ٭ یعنی مسائل رد ہمگی در چہار قسم منحصر ست قسم اول آنکہ اگر در صورت فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئلہ ردیہ کہ من لا یرد علیہ موجود نباشد اگر در ان مسئلہ از اہل رد جز جنس واحد یافتہ نشود از عدد رؤس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئلہ باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت پس تصحیح مسئلہ از دو باشد باید دانست کہ مراد از جنس درینمقام قسمی از دوازدہ سہام ذوی الفروض ست ٭ در دو جنس اند یا سہ مسئلہ گیر ٭ از جمیع سہام بی تاخیر ٭ قسم دوم آنکہ بصورت فقدان من لا یرد علیہ اگر من یرد علیہ دو جنس یا سہ جنس باشند بمقصود مسئلہ از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئلہ نمودہ ہر قدر سہام کہ بہر یکی از اجناس مختلطہ از تصحیح مسئلہ رسیدہ باشد آنرا مجتمع کردہ بعدد آن سہام مسئلہ سازند و ہرچہ بہر یکی رسیدہ باشد بوی می رسانند و وجہ تصریح بدو جنس و سہ جنس و عدم التفات بدو یا فوق آن آنست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ من یرد علیہ زائد بر سہ جنس در یک مسئلہ مجتمع نشود الحال صور ممکنہ اجتماع اجناس من یرد علیہ و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگویند ٭ مسئلہ در دو سدس ما یہ از دو ست ٭ در ثلث یا سدس سہ نیکوست ٭ یعنی اگر دو سدس در مسئلہ من یرد علیہ یافتہ شود مسئلہ از دو تصحیح باید مثل جدہ و اخت لام کہ اصل مسئلہ از شش ست یک یک بہر یکے بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئلہ از دو ست و بہر یکے یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئلہ از سہ بہتر ست مثلاً ام و دو خواہر اخیافیہ کہ سدس حق مادر ست و ثلث حصۂ ہر دو خواہران اخیافیہ اصل مسئلہ از شش و تصحیح از سہ و بہر دو خواہران دو یکی بمادر و نزد امامیہ اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا کہ اولاد ام بام محجوب ست نزد شان باید کہ لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمدہ ست دان بنصف و سدس نیز چار ای یار ٭ و ثلث با سدس نیز پنج شمار ٭ نیز از پنج یار مسئلہ ساز ٭ نصف گر با دو سدس شد انباز ٭ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس مسئلہ را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام ہر دو چہار ست و بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئلہ از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئلہ از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر کہ

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہار ست و بطریقۂ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین مع یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
توان یافت ؎ ہم بنصف و ثلث نیز پنج بدان + اندرین ہر سہ شکل ای جانان + گرچہ از شش مر اصل مسئلہ بود +
لیک از رد بہ پنج عود نمود + یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عینیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقۂ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس مع اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود لکن از باعث رد بہ پنج برگردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہم کرد ؎ اول از چار قسم و ثانی ہم + گفتیم الکنون شنو بیان سوم + گر من لا یرد
[illegible]
شد ای ہمدم + جنس واحد ز اہل رد منضم + فرض من لا یرد بدہ ای جان + از اقل مخارجش پس از آن +
بر سر اہل رد گرای دانا + باقیش مستقیم شد فبہا + مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار + مسئلہ مستقیم و بس ہموار +
یعنی از اقسام اربعۂ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم الکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد از
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش باو بدہند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام میباید و حاجت ضرب و تصحیح باقی نماند
؎ ورنہ وفق رؤس آنہا زن + بہمان مخرج ار شدای پرفن + باقیش با رؤس اہل رد + متوافق و گرنہ زن یکسد
عدد جملہ رؤس ای یار + بہمان مخرج اقل یکبار + یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل بزنند و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
؎ زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت + وان مثال از پی توافق گشت + یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے ازان بشوہر رسید سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند ؎ زوج با پنج بنت بے اشکال + بہر غیر توافق ست مثال +

مسئلہ از دوازدہ گو بود + لکن از رد به بست عود نمود + این مثال غیر توافق ست یعنی درصورتیکه میان باقی و رؤس
تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه سه
بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرده سازم اکنون بشرح و بسط ایجاز
چارمی از چار قسم بیان + گر بمن لا یرد دو جنس شود + مجتمع یا من از اهل رد + فرض من لا یرد دهای مسعود + از اقل
مخارج و پس زود + مسئله کان برای من یرد ست + از ره عقل و فهم آر بدست + گشت قسمت صحیح اگر فیها + وین یکی
صورتست ای دانا + یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق انچه در قسم ثانی از این اقسام اربعه گذشته
براه دانائی حاصل کرده هر چه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
و رد بچهار چون یکی از آن بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از شش است
بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشد
بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دوازده
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سه بهر یکی
از جدات و چهار چهار بهر یکی از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث ست
و باقی حق جده پدری ست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمیباشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها + درینصورت
تبدیل مصرع رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد سه مسئله کز برای اهل رد ست + لکن بران منقسم بقیه که هست +
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد از آن بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است ورنه زن همان مسئله و گر نه ضرورت با اقل مخارج مذکوره حاصلش تحقیق
ست با التحقیق ، از برای فروض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فروض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود
همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی این ورد
و غیر این درست شد مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض
زوجه است و بعد ادای فرض شش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نشود بلکه
میان هر دو مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه
شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت
و چون هفت باقی بعد ادای فرض زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نما
آیست خاتمه مسائل دیگر در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت **بیان معرفت سهم**
هر فرقه از مسئله رد ع گر تو خواهی که گردد ت ای جان ، سهم هر فرقه زین فریق عیان ، که بهر یک چه میرسد
بشمار ، از همین مخرج فروض ای یار ، از اقل مخارج آنچه سهام ، یافت من لا یرد زنی ناکام ، بهمان مسئله که ای محبوبا
کرده سوی من یرد منسوب ، حاصل ضرب آن پس ای عاقل ، سهم من لا یرد شود غافل ، یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد
پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریق آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارج شان یافته است آنرا در همان مسئله
که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی ع و بعد ازین
زن سهام اهل رد ، یار در باقی که آن ماند ، از سهام کسی که ای مسعود ، نیست از اهل رد گهی معدود ، حاصل سهم
من یرد و بدان ، جعفرا این شود ختم بیان ، یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان بآنها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
در اعداد دیگر از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از
من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک که سهم زوجات است در
پنج که مسئله من یرد علیه شد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات سته را که از مسئله من یرد
علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود
و هکذا یک سهم جده را در هفت که ضرب شود هفت حاصل را حصه جدات سته دانند بدانکه رساله منظوم
همین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود نظم کردم

بیان معرفت سهام هر فرقه از مسئله رد

وازینجا متناً وشرحاً بتکمیل باقی می پردازم ✽ سوم هر فرقه که شدند سهامها منکسر بر رؤس ای وانا ✽ مسئله میشود درست وصحیح
باصول وقواعد تصحیح ✽ یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله ردیه باصول وقواعد
تصحیح درست وصحیح میشود چنانچه در مسئله مذکورة الصدر میان پنج سهم ورؤس زوجات اربعه تباین ست وهمچنین در
وهشت سهام ورؤس بنات تسعه وهفت سهام ورؤس جدات ستة لکن در رؤس جات وجدات توافق بالنصف ست
چون نصف احدهما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشوند ودر بیج وازده ونه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون
احدهما را در کل دیگر ضرب کنند سی وشش حاصل شود وآنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار وچهار
وچهل میشود که ازان تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود ولضرب آن در سی وشش یکصد وهشتاد وشد چهل وپنج
بهر یکی از زوجات میرسد ولضرب بست وهشت که نصیب بنات ست در سی وشش یکهزار وهشت حاصل میشود
از بنات یکصد ودوازده میرسد ولضرب هفت سهام جدات در سی وشش دو صد پنجاه ودو میشود بهر یکی از جدات چهل ودو
میراث میرسد بیان مقاسمة الجد ✽ نزد صدیق اخوة واخوات ✽ خواه عیانی اند یا علات ✽ جمله محجوب میشوند بجد ✽
این سخن بوحنیفه رست سند ✽ صاحبینش بقول زید رو نه که بجد وارث این جماعه شوند ✽ میرسد هر چه انفع ست بجد
از ثلث وز مقاسمه بکید ✽ یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران وخواهران عیانی باشند یا
علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان واین قول مختار ابن عباس وابن عمر وابی سعید خدری وابی
واکثر صحابه ست وهمین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله سند کرده بران فتوی داده ست وصاحبین امام ابی حنیفه
ای ابی یوسف ومحمد رحمهما الله ببستانید بقول زید بن ثابت رضی رفته اند که جماعة اخوة واخوات عیانیه علاتیه با جد وارث
وجد حاجب اینها نیست وتحقیق همین مختار مالکیه وشافعیه فرقه شیعه ست لکن شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک شاند بخلاف
دیگران که جد حاجب اینها شمرده اند نیز نزد امامیه شریک گشت جد صحیح وفاسد هر دو مساوی اند ودیگران جد فاسد را شریک اینها نمیدانند
که نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام ست ✽ بر قول زید ابن ثابت رضی جد را هر چه از دو امر که ثلث مال مقاسمه باشد انفع
افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بوی رسد مقاسمه نمایند واگر ثلث مال زائد از مقاسمه باشد ثلث بو
بدهند ✽ چیست دانی مقاسمه ایسیان ✽ وقت تقسیم چون جد اخوان ✽ جد بجای برادر بنهی ✽ نصف حظ خویش نصیب اخت دهی
بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی با هم قسمت کردن باشد وباصطلاح صاحبین واتباع شان قسمت ترکه میان جد واخوة واخوات
اعیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک درمیان جد وبرادران وخواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی ومال را میان اینها
اخوة واخوات بشمول جد آنها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسید ونصف آن بخواهر است اگر باشد بدهی که
بجای برادر ست ✽ ابن علات با بنو الاعیان ✽ داخل اند در مقاسمه میدان ✽ بهر اضرار جد چنیل شوند ✽ لیک خود هم حظ
ازمیان بردند ✽ جمله با قیست حظ اعیانی ✽ هان اگر خواهریست لا ثانی ✽ بعد اخذ نصیب خود با جد ✽ ابن علات

راسهیم کنند چون جد و اخت عینی و اختین علاتی اند این تنین و اگر بجای دو اخت یک اخت مستغاث
طرف تو اندیست چه از آنجا که بنو العلات با بنی الاخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات عیانیه باهم چند وارث
نمیشوند لکن جد مانع ارث انها نیست پس برای اضرار جد بتنقیص حصه اش بنو العلات یا بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد ازان که حصه جد جدا کرده شود انها خائب خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند مر آن حصه بنو الاعیان است مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یکی
علاتی گذاشت جد یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو بأخ اعیانی باید
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود اینجا
مقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال و این همه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر است لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات راسهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت عیانیه
علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال است که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار رؤس
اختین علاتیه است جد را دو ... ...
... تا علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه
نبرد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل است و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد و مخلط گر باین جماعه شود صاحب حصه گیرد پس جد
بعد فرض سهم میگیرد انفع سه امور را یکی ازان سه باشد مقاسمه یکی چیز مثل زوج و جد و برادر و دوم ثلث
مابقی دوم باشد همچو اخوین و اخت و جد و جده سوم ثلث آن سدس جمله مال مثل بنت و اخوین و جد و جده مثال
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مخلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور
امر دیگر هیچ ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجه نصف درینصورت
تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس مال و از ثلث مابقی دوم ازان سه
ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل ام و برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجه
سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی میماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود همان تصحیح مسئله است جده را سه ازان بدهند و جد را پانزده باقی
الثلث اکه پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث مابقی

برای جد افضل از مقاسمه سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو سهام ست و از ان جد را بمقاسمه
میرسد و به مهی ست که پنج جزو از نه جزو اکثر ست از ده جزو از چهل و دو و بتقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از ان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر ست از پنج جزو و نه جزو سوم از ان سهام سدس از جمیع مال متروک ست
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن که یکے
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث باقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست سه باقی را ثلث صحیح چه نیست پس همین اصل مسئله را که شش ست
ضرب کن مخرج ثلث در اصل تا که آماده شود ثلث را فصل آین بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکیست بعد اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوای اخوة و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و باقی را ثلث صحیح نیست پس
اصل مسئله را همین که او چیست مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب حاصل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت است چون گذارد زنی جد و مادر و اخت عینیه و دختر و شوهر پس سدس
بهتر ست در حق جد پیچ جز حجب اخت که نرسد مسئله اصل از دوازده دان لیکن عول سیزده گردان این
مثالی ست که درو سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث باقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر چنانچه مثالش
سبق ذکر یافت لکن جد را در این مثال در نیجا برای آنست که اخت عینیه یا اخت علاتیه گو محجوب نیست لکن هم بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشد و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی میرد جد و ام و اخت
عینیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی ست و اخت عینیه را جز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای عینیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید بلکه آزاد ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن که سه بود
سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک که حق مادر سدس ست که دو باشد درینصورت یکے
افزوده سیزده نمایند و اخت که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه نیست که
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم
کمتر ست نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه عیانی اند یا علات هیچیک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکدریه حقیقی
زوج و ام جد و اخت عیانی صورت اکدریه را دانی در حق جد مقاسمه بهتر که بر ضعف حصه خواهر
مسئله از شش و نه حائل صحت از بست و هفت کن حاصل که دو اخت اند جای یک اینجا یا بجای ایشان برادر هم تنها
نیست ره عول و اکدریه را سدس کل بر جا اولی یعنی نزد زید ابن ثابت هیچکی از اخوات عیانیه و علاتیه با جد

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذوات الفرض گردیده برادر
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت اکدریه گردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث میشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه و تقیناً لمعنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و به نه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث باقی و به نصیبش چو ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و به خیر مقاسمه است
که نصف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس از دو به ضرب
نه بیست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشود چون در میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس در صدر
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
از دیاد نه پذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود بنا بر علیه اخت از ارث حظی بهره
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عاملیه و اکدریه باقی نماند اگر چه خواهر
بجای یکی باشد حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس کل یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد درین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر بفرض و باقی
حق در خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است از احوال
بد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** مردان کز قناعت و شیئا ورثه مستحق مال گذاشت +
وارث قبل قسمت متروک + نیز راه عدم نمود سلوک + سهم او حظ دیگران گردید + نوبت قسمتش ولی نرسید + که از ینها یکی
گذشته است + آن کسان را که وارث خود داشت + بهچنین چند بطن بگیر + که به تقسیم مال شد تاخیر + نام این انتقال ای جانان +
در شریعت مناسخ میدان + مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارتست از انتقال حصص
ست قبل القسمت بسبب موت بعضها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثهٔ مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

خلاف دیگر وارثان خود شریک گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم بر خلاف دیگر
وارثان خود درگذشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری هم بر خلاف این اتفاق
شریعت مناسخه ست که وارث میت دوم بعمل نیست اگر غیر وارث اول نیست بر یک تیر قسمت هم کرد زیرا که
جنس وارثان هم ایشان هم میت ست کالمحجوب و بل کالعدم یکی شود محسوب میگویند که هر گاه صورت مناسخه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم اراده باشد
و اخراج میت ثانی تغییری و تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل محجوب بلکه کالعدم لیکن محسوب گردید
در میان نبود چنانچه شخصی دو چهار پسر چهار دختر از یک بطن زن واحد گذاشت پس یکی از پسران یا دختران فوت کرده مرد و وارثی غیر
ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد و وارثان
غیر یکدیگر یا تغیر تقسیم ست اگر ابتدا کنیم میت اول بساز تصحیح بقصور و خلل و ده بهر وارثی از ان تصحیح سهم او هر چه
کرده تنقیح پس تصحیح میت دیگر کوشیم انگه بحصه اش بنگر صحت مسئله با فی الید که بنوعی مماثلت دارد و ضرب قسمت
در اینجا روکار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول
یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح
مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقح شده بهر یکی باید داد و بعد ازان تصحیح میت دیگر
کوشید و حصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و ما فی الید او هست نظر باید کرد که آن با تصحیح مسئله ذاتش کدام
نسبت اگر تصحیح مسئله اش با ما فی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی ست یا تماثل حکمی که تداخل یا
بصورتیکه ما فی الید اکثر از تصحیح بود درین صورت نه بتقسیم قسمت کاری ندارد و مسئله تصحیح را بحال خود گذارند و ما فی الید را
بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی هر دو یک پسر از
یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری ازینها مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درینصورت
مسئله میت اول از پنج خواهد بود دو به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی از جهت ثلثین از سه ست و ثلث
هر دو اخت اعیانیه را و باقی یک ثلث با خ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه اسوا
بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد سه نیست ما فی الید ش چو با تصحیح استقامت پذیر بالتصریح پس هرگاه اگر
توافق هست وفق تصحیح دوم را بدست زان آنرا با اولین تصحیح تا شود مسئله درست صحیح یعنی و اگر ما فی الید
دیگر با تصحیح مسئله ثانی میت صراحتاً بالکسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الید نوعی از انواع توافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود لیس الحال ما فی الید
میت دیگر که ازین ضرب در تصحیح نسبت شده بر تصحیح دوم با انقسام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی تداخل است

بہت کہ مافی الید اقل از تصحیح باشد ور تباین بود پس ای دانا ضرب زن تصحیح اول آخر را مخرج ہر دو مسئلہ شمارہ حاصل
ضرب ہر دو جای یار یعنی و اگر میان تصحیح مسئلہ میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن و حاصل ضرب در ہر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج ہر دو مسئلہ ای تصحیح ہر دو صورت مذکورہ
شمار کن ست پس بتصحیح سومین پرداز و تصحیح مر او مقام دوم ساز جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی با او ای
آن ضوابط کہ گفتہ ام سابق کن مراعات آن و درین لاحق بہمین نہج رابع و خامس تا ثانی مبلغ ست چون سابق در
قاعدہ واجب الرعایت دان ہکذا تا بلانہایت دان یعنی چون از تصحیح مسئلہ میت دوم فارغ شدی پس بتصحیح
مسئلہ میت سوم مشغول شو و این میت سوم اینجای میت دوم بگردان و ہر چہ بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئلہ
میت اول شدہ بود آن مبلغ را بجای مسئلہ اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث ہمان عمل کن کہ در مسئلہ ثانیہ و
اولی عمل کردہ و آن ضوابط کہ سابق گفتہ ام مراعاتش درین لاحق کہ ثالث باشد نیز کن یعنی اولا مسئلہ میت ثالث
تصحیح کن و ببین کہ میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور
ضرب کن و حاصل ضرب را بہر دو صورت کہ توافق و تباین باشد مخرج ہر سہ مسئلہ شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و بہمین نہج کہ طریقہ تصحیح مسئلہ میت ثالث مذکور شد ہر یکی از میت چہارم
پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم کہ آنہم بجای ثانی ست و مبلغی کہ از تصحیح سوم حاصل شدہ اول مسئلہ میت چہارم
باشد و مبلغی کہ از تصحیح چہارم حاصل شدہ اول مسئلہ میت پنجم باشد و مبلغی کہ از تصحیح پنجم حاصل شدہ اول مسئلہ میت
ششم باشد و ہمچنین قیاس کن و برای تصحیح مسئلہ ہر یکی ازین اموات قاعدہ تصحیح مذکورہ از ملاحظہ نسبت و ضرب
و غیرہا واجب الرعایت و بہمین طریقہ تصحیح تا بلانہایت باید دانست نکہ لفظ دوم و سوم تخفیف و تشدید آن
ہر دو در اشعار آمدہ و آیندہ سہ چون زنی فوت شد کہ مالی داشت ورثہ زوج و بنت و ام بگذاشت ازان
میان زوج قبل قسمت مرد و ام زوجہ خطار تش برد بعد ازان بنت مرد و وارث آن بنت و ابنین و
جدہ اش را دان پس ام ہم پیام مرگ رسید زوج و اخوین وارثش گردید این مثالیست جامع
طرق تصحیح بہر سہ صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیدہ والمسئلہ من ۱۲ اترد ا لے ۴ و تضرب فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب فی ۲ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

زوج واصف	بنت حامدہ	ام محمودہ
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۴	۹	۶
۸	۱۸	۲۴
۳۲	۷۲	

واصف المسئلة من ۴ — مافی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ — بینهما تماثل

اب موصوف	ام منعوته	زوجه مشکوره
	ثلث ما بقی	ربع
۲	۱	۱
۴	۲	۲
۱۶	۸	۸

حامده المسئلة من ۶ — مافی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ — بینهما توافق بالثلث

ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده
			سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محموده المسئلة من ۲ تضرب فی التصحیح من ۴ — مافی الید ۹ ثم ۳۶ — بینهما تباین

زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۲	۱	۱
۱۸	۹	۹

۱۲۸

الاحیاء

موصوف	منعوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درینصورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده ست چون سه بزوج و شش به بنت و دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئله ردیه ست اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت و سهم واحد ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست میان این هر دو تباین ست چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس ست ضرب نمایند و از شانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج و نه به بنت و سه بام خواهد رسید و اصل مسئله زوج متوفی که محتوی مثال حالت تماثل بیان تصحیح مافی الید بوجود ربع از چهار باشد و مافی الیدش نیز چهار و این هر دو متماثلین با هم مستقیم القسمت اند زوجه اش را یک و ما درش را نیز یک که ثلث ما بقی ست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح و مافی الید ست بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث ست پس وفق شش که دو ست قائم مقام روس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله است ضرب کنند حاصل قسمت که سی و دو باشد مخرج هر دو مسئله بود و درینصورت مافی الید این بنت حمیده که دو سه ازان حمیده

ودوازده پسر دو ابن و سه بنت وی خواهد سید وانمل مسئلام متوفاة که ستمن مثال تباین ما بین تصحیح وما فی الید
بو یوسف ابیه وباشد و تصحیحش از چهار که با ما فی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ کرسی و دو بود ضرب نمایند
یکصد و بیست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل واز آن تصحیح بطون اربعه است پس ما فی الید شش سی و شش را
میرسد بجده و سهام زوج ست و بجده سهام اخوین که بهر یکے نه میرسد **طریقه استخراج سهام ورثه میت**
اول و آخر در مناسخه از مبلغ سے بہادر اک حصه هر یک + بشنو ازمن طریقه اینک + گر تصحیح اول و ثانی
است متوفی که میدانی + حصه وارثان اول را زن تصحیح دوم زین انجا + حصه وارثان آن دیگر + زان ما فی الید
همان تصحیح گیر + اگر خواهی که سهام ورثه هر یک اموات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول و دیگر متوفی
معلوم یعنی تباین است سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند و ای حصه هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشد در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریقه استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه و ابن اخیر بوده است که حصه این وارثان را که از تصحیح مسئله مورث باشان رسیده
در جمیع ما فی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود + سه پسر دو بام
موافق اند اگر + گرچه مضروب هست سهم مگر + وفق تصحیح و وفق ما فی الید + بهر ضرب سهام میباید + یعنی اگر ہر
از تصحیح اول و اخیر باهم متوافق است پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثه میت اول و دیگر
مضروب سهام هر یک است لکن برای ضرب سهام ورثه اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر است و برای ضرب سهام
ورثه اخیر مضروب فیه وفق ما فی الید میباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثه اول را در وفق تصحیح و سهام
ورثه اخیر را در وفق ما فی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند **بیان ذوی الارحام**
سے هست توریث ذو رحم منقول + از کبار صحابه مقبول + هست مختار ابو حنیفه همین + هم بر آن صاحبین گزیده
لیک زید بن ثابت تمقام + نیست قائل بارث ذوالارحام + هست مختار مالک این مذهب + رفت هم شافعی
بدین مشرب + بدانکه ذو رحم بفتح را و کسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت است و در شرع هر قریبی
سوای ارباب فرائض و عصبات باشد چنانکه بعد از این مذکور است پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و غیرهم رضی الله عنهم منقول شده و در
روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطا و مجاهد از تابعین هم بدان رفته
و همین حکم مختار امام ابوحنیفه است و برهمین ائمه صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد اند و فرق زید همین طرف رفته
و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و با بعض عصبات مصطلحه اهل سنت شامل کرده اند
در ما بعد گزارش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمره صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست و روایتی شاذه از ابن عباس

طریقه استخراج سهام ورثه میت اول و آخر در مناسخه

بیان ذوی الارحام

بناس رضی نیز همچنین ست وسعید بن مسیب وسعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین ست
امام شافعی نیز این ست شریف بفتح و تشدید قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم ست سائر قریبی که نیست آن هیچ سهم
مسمی نیز نیست ای ذوی فهم؛ هست در شرع ذو رحم نامش؛ منقسم دان بچار اقسامش؛ یعنی آن صاحب قرابت
ذوی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست سه صنف اول بجانب
اموات؛ آنکه شد منتمی بدخل بنات؛ اول اولاد دختران بشمر؛ بعد ازان نسل دختران پسر؛ صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتمی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند سه صنف ثانی که هست موتی را؛ انتما جانبش علی انجا؛ نبود غیر دخل ام بالذات
یعنی اجداد فاسد و جدات؛ صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد اند و جدات فاسده
میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود سه صنف ثالث که انتمای آن؛ بسوی ابوین میت ست عیان
نسل اخت و بنات اخ وانی؛ نیز ابنای اخ لام خوانی؛ صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه ست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند سه صنف رابع که منتمی ست همان؛ بسوی جدین و جدتین ایجان؛ عمه و خال و خاله اموات؛ عم لام نیز ازین
شود و صفات؛ صنف رابع از اصناف اربعه که بجان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشند و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشند و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت ست
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
میت اصناف اربعه ذوی الارحام و هرکه بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عمومه و خووله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن سه از ابو یوسف همچنین مرویست؛ که همین نزد بوحنیفه مرضی ست؛ و ز محمد روایت ست درین؛ که بقول

امام اعظم ودین + صنف ثانی ست اقرب الاصناف + بعد از آن اول از رو انصاف + باید دانست که در تقدیم وتاخیر اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله ونیز از حسن بن زیاد چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه ست چنانچه ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که اقدم الاصناف اول ست بعد از آن دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزء میت ست بعد از آن اصل او ست بعد از وی جزء اب بعد از آن جزء جد وهمین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به ست درین مقام وهمین ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی وصنف ثالث در یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد ویکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید وابو سلیمان از محمد رحمه الله روایت کرده وآن روایت نیست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست وصنف اول بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی واعلی ست چنانچه کی در درجه ابوت یعنی ام الام ذات الفریضه ست وزنیکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست ونیز جد ابو الام در قصاص میت اگر میت قاتلش شده باشد کشته نشود وولد بنت میت کشته میشود ومثبت مختار صاحبین امام + که میان صنوف ذوی الارحام + صنف ثالث مقدم ست ای راد + بر اب الام از زمره اجداد + یعنی این هر دو روایت از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف ومحمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف ثالث که اولاد اخوات وبنات اخوة وابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمره اجداد مقدم ست واو فتح واو تخفیف اول مصلتین بمعنی سخی وبهادر آمده **بیان صنف اول ذوی الارحام** ست هر که اقرب بمیت از اینها ست بهر میراث اقدم واولی ست + پس بنات بنات دان اولی + از بنات بنات ابن اینجا + ور مساوی در رتبه اند بهم + زانمیان نسل وارث ست اقدم + پس از اینجاست بنت بنت پسر + اقدم از ابن دختر دختر + بعد از آن که از بیان ترتیب اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احوال توریث صنف اول بیان میکند ومیگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را بهمان اقدم واولی ست بنابرین تا جد وبنت البنت که مدلی ست بمیت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت ست بدو واسطه ست اگرچه واسطه آن اقوی ست باتفاق فریقین واگر هر یکی از آنها در رتبه ودرجه باهم برابر باشند که وسائط هر یکی مساوی العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بهمین سبب بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم واولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خودش اقوی ست لکن پسر ذات الرحم ست ونزد امامیه چند مذهب مختار درین صورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشد ضعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد وجد وجده ومادر میت حاجب اینها نمیشوند که مساوی میت ...

بیان صنف اول ذوی الارحام

هر یک ٭ نیست از نسل وارثی هیچ یک ٭ یا بود نسل وارثی هر یک ٭ پس ابو یوسف و حسن بی شک ٭ قسمت مال بر
سر ابدان ٭ در فروعات کرده اند بیان ٭ هر زنی راست نصف حصهٔ مرد ٭ باصولش نظر نباید کرد ٭ بل خلاف و وفاق
شان یکسان ٭ هست هر مردی و زنی یکسان ٭ یعنی اگر هر یکی از ینها مساوی الدرجه است و هیچ یک از ینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از ینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خود و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر به ذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقهٔ اولی و واسطه فی البین
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد ٭ و نزد محمد در اتفاق اصول ٭ رای ابو یوسف و حسن منقول ٭ و در خلاف است صفات اصول ٭ قسمتش بر اصول
منقول ٭ حصهٔ اصل را بفرع دهند ٭ بخلاف فروع دل ننهند ٭ چون از بیان مقولهٔ ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و
انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف است از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصهٔ هر اصل را بفرعش بدهند
و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند ٭ پسری گر بود ز یک دختر ٭ دختری هم بود ز دخت دگر ٭
هست بالاتفاق قسمت مال ٭ بهر زن نیمهٔ نصیب رجال ٭ این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درینصورت یکی است که اگر میتی را یک ابن البنت است و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصهٔ مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با بن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه
بر دو بنت انقسام یافته حصهٔ هر بنت بولدش خواهد رسید ٭ و یکی ابن بنت را دختر ٭ وان دگر ابن بنت بنت دگر ٭
نزد آن هر دو طور قسمت آن ٭ در فروع است بر سر ابدان ٭ بطریق محمد این قسمت ٭ در اصول است اندرینصورت ٭
بطن ثانی محل قسمت دان ٭ حق هر اصل ده بفرع همان ٭ این مثالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

محامست کہ اگر یکی بنت ابن البنت ودیگری ابن بنت البنت است نزد یک ابو یوسف وحسن رحمہما اللہ طریقۂ قسمت
آن دو فرع برابدان ست اثلاثاً دو ثلث با بن بنت البنت و یک ثلث بہ بنت ابن البنت ست بطریق محمد رحمہ اللہ قسمت
این ترکہ درین جمیع ست در اصول سیت یعنی بطن ثانی را محل قسمت قرار دہند کہ اول محل اختلاف بذکورة وانوثت ہمانست پس
مال را اثلاثاً قسمت کردہ دو ثلث بہ بنت ابن البنت یعنی بپدرش و یک ثلث با بن بنت البنت حصۂ مادرش بعد
وتنزد اامید نظر باصول ہر دو انصافاً بمہر یک تقسیم نمایند ودر بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد رحمہ اللہ قسمت
مال اولاً باید برخلاف یکاولاً باید پس دو فرقہ کن از ذکور ونسا وجمع کن حظ ہر فریق جدا پس اولاد ہر دو
بین کہ کجاست اختلاف درین وقسمت حظ زمرۂ اسلاف وکن بر اعلی الخلاف این خلاف باز انہا
زن در حد وشق سابق دو فرقہ باید کرد ہمچنین بنہایت اعمال طور تفریق ہست وقسمت مال آنچنی اگر
از ذوی الارحام تا جدات واجداد آنہا کہ بنات وابناء متساویۃ الدرجات میت باشند بطون کثیرۃ الوسائط مختلفۃ
الصفات اند پس بقول محمد رحمہ اللہ قسمت مال ابتدائی بر خلاف باید کہ اولاً بینا شدہ یعنی بطنی کہ اول اختلاف
ذکورت وانوثت واقع شدہ مال متروک را اولاً قسمت نمائی پس ہمان جمع فرقۂ بکن یکی فرقۂ ذکور ودیگر فرقۂ نسا
وسہام ہر فریق را از این ہر دو فرقہ جدا جدا جمع کن بعد ازان باولاد ہر دو طائفۂ مذکورہ ببین کہ اختلاف
بذکورت وانوثت در اینہا کجاست ہرجا کہ اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت وانوثت در اولاد
اینہا یافتہ شود حظ اسلاف اناثی حصۂ ہر فرقہ از ذکور واناث بر اختلاف واولاد اینہا قسمت کن و باز بعد
قسمت این جماعۂ زن ومرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقہ باید کرد ہمچنین نظر در اولاد این ہر دو فرقہ
باید نمود وہمان عمل سابق را کار بند باید شد بالجملہ تا نہایت اعمال کہ عمل منتہی شود ہمین طریقۂ تفرقہ فرقہ کردن

وقسمت مال بر آنہا نمودن ست ومثالش اینست

مسئلہ نزد محمد رحمہ اللہ از ۵ او تصحیح از ۶۰

میت زید

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۴	۶	۲	۶	۳	۹	۴	۸	۱۲

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبه در بطن سادس گذاشت که شش از ایشان اولاد اولاد بنات
و ابناء و سه رجال از اولاد بنات و در ینیع دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده هست باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله
از پانزده هست و تصحیحش از شصت زیرا که مال متروک را پانزده سهم کرده اولاد بطن اول که سه ابن و سه بنت اند و شده نفر
آنها پانزده تقسیم نماینده ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابناء و نه سهام
بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود هست که در اولاد
ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه هست میان اینها للذکر حظ الانثیین تقسیم نمایند سه با ابن و سه به بنت
خواهد رسید پس ابن هر دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن تا آخر بطن بفرعش که اختلافی در آن
واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف هست آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک با بنت
رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات که تسعه هم اختلاف هست که شش بنت
و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمی شوند و میان سهام و رؤس توافق
بالثلث هست پس چهار را که ثلث رؤس هست در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله
نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار از آن بفرع ابن اول که ولد عاشر هست و
بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم هست و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم هست خواهد رسید و سهام فرقه بنات
که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث بتقسیم للانثی نصف الرجل هجده حق بنات سته و هجده حظ ابنای ثلثه باشد و
هر یکی ازین ذکور و اناث از التفریق بود و فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف هست نه با ابن و نه به هر دو بنت تقسیم کنند
و حظ ابن را بفرع وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف هست از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش
با ابن دهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق شان هجده سهام هست در بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها
سه بنت و سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات می رسد و این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس دو بنت و یک ابن
مختلف شده شش با ابن رسیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت
خواهد رسید و این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف به یک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه به هر دو بنات
خواهد رسید و سهم ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بعلت عدم اختلاف للذکر حظ الانثیین منقسم
خواهد شد و در این صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده هست و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل
بفرعش رسانیده شود و هست هم محمد در اصل میگیرد و صفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بود و دو پسر وارث
اناثه جداگانه نیز از ابن بنت بنت دیگر مستحقش باشد یک دختر و ز ابنة ابن دختر ثالث هست دیگر دو بنت هم وارث اند پس

و در وی است اعتبار عدد شود منقسم
در شش محل قسمت ان دو بطن علی الخلاف یکی در ان و صفت اصل معتبر است
بهفت سهام ان چنین میرسد بذوی الارحام که بود جهات سهم ابن از ان و باقی حصه و بنت ابن و مظهر یک
بفرع او میرسد بحصه ایست و شش ان بیکد و خال الامر دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام ایدان شرح
کرده بیان میکند و میگوید که دیگر ایست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت
باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فرع هر یکی چند شخص اند شالش به منصور است
و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۱۲
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸

بنت		بکر
	بنت	بنت
ابن	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
...	بنت	بنت
۱۶		ابنی
۴	۶	نزد محمد ۶
۴	۱	نزد ابی یوسف ۴
	۲	نزد امامیه ۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث ثالثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت و دیگر
مستحق ثالثه مذکوره باشد و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی علی الخلاف محل قسمت باید
لکن در این بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع است پس بطن اعلی علی الخلاف در میان بطن
ثانی است که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را با انضمام عدد فروعش و ابن را بدیگر
و یک دختر را از این هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یکدختر را که فرعش یک است واحد باید داشت
پس مجموع رؤس در این بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی
از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن البطن و دوم است و باقی سه از ان حصه هر دو بنت البطن دوم و دو از ان
نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس فرقه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو
دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین است علی السویه منقسم گردانند و حصه
هر یک ابن و هستی در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافا است و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله که
هفت است باید در دو که مخرج نصف است ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سهام ۱۲ سهام بنت بنت البنت ...
انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف است ضرب کنند بیست و هشت شود

تصحیح مسئله هست و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بست و هشت میشود و بعدد بست و هشت تصحیح مسئله
از سه هست و تصحیح از شش و دو و هر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید سه لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت
چهار از آن بپسر دو پسر و مابقی سه نصیب دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را بر ابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از آن بهر دو
پسران بنت ابن البنت رسد و مابقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد چون تورث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست و محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول است میگوید که چون تورث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده هست یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان رؤس فروع بالذات بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداء تقسیم میکند و همین است
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هر چند مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو جهتین و
صاحب جهة واحده در توریث یکحال شمار و این روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول فروع زیرا که اول را
بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج لحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع مستحق
اگر فرع ذات الجهتین هست حصه دو اصل خود خواهد یافت و سه حصه یک اصل خود سه گر دو دختر بنت بنت بوده که همان ابن بنت
هست و لده نیز از بنت دختر ثالث پسر هست مال را وارث هست به سهام قسمت مال نزد ابو یوسف بجهته حصال دو ثلث
حق هر دو دختران یک ثلث حصه پسر برسان بطریق محمدی که گذشت سال تصحیح آن بست و هشت بست دو
زان بدختران ... پنجشش از آن حصه پسر بنهی لیکن قول محمد است اقوی هست ذوی رحم بران فتوی است با اشتمال اعتبار جهات
قرابت که اگر کسی بمیرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر است پس همراه
این هر دو دختر میت از دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳

میت
خالد

بنت	بنت	بنت
بنت ۲	ابن ۴	بنت ۱
بنتین ۲۲		ابن ۶

ودرینصورت نزد ابو یوسف رحمہ اللہ چون ہر دو دختران ذوات الجہتین اند ہر یکے از ان بمنزلہ یک ابن باشد مسئلہ از سہ بود ومال را بر سہ سہم قسمت کردہ دو ثلث مال حق ہر دو دختران باشند ویک ثلث نصیب پسر رسانند پس ہر یکے را از ابن و بنتین یک یک میرسد وہمچنین ست نزد فرقہ اثنا عشریہ مگر باعتبار اصول آنہا کہ سہ بنت از پس ترکہ میت را بر سہ قسمت کردہ یک یک بہر یکے از بنات ثلثہ رسانیدہ حصہ ہر اصل بفروعش منتقل گردانند وبطریق محمدی کہ بیانش گذشت یعنی موافق مذہب محمد رحمہ اللہ تصحیح مسئلہ درینصورت از بست وہشت باید کرد بدین طریق کہ در بطن ثانی کہ اعلی الخلاف تقسیم کنند ودران بطن یک ابن ست بمنزلہ دو ابن کہ باعتبار جہات قرابت فروعش از اصول ست ودو بنت اند کہ ہر یکے از ان بمنزلہ دو بنت ست کہ ہفت رؤس شدند پس مسئلہ از ہفت باشد پسر را از ان چہار سہم وبنت متعددۃ الفرع را دو سہم وبنت دیگر را یک سہم برسد ذکور واناث را طوائف جدا گانہ ساختہ سہام ربعہ پسر را بہر دو دختران اش سانند وسہام ثلثہ دو بنات را بر فروع آنہا کہ یک ابن ودو بنت ست للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند چون سہام ثلثہ بار ؤس مبائنت داشت چہار را در اصل مسئلہ کہ ہفت ست ضرب کنند وحاصل ضرب کہ بست وہشت ست قسمت صحیح تقسیم نمایند بست ودو از ان بہر دو دختران از طرف پدر ومادر آنہا بدہند کہ بہر یکے یازدہ برسد وشش از ان حصہ پسر شد لکن قول محمد رحمہ اللہ در احکام ذوی الارحام اقوی واشہر از ہر دو روایت مرویہ از امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ ست ودر مسائل ذوی الارحام بر ہمین قول فتوی ہست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام ومسائل حیض بوجہ الیسر وسہولت بر قول ابو یوسف رحمہ اللہ فتوی دادہ اند

بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بہر میراثش بر دنست اولی ودر تساوی تقرب ازینہا آنکہ مدلی بوارث ست اولی ودر مساوی منازل آنہا ست چہ متفق وصف سن ہم مدلی ست ودر قرابت ہم اتحاد بود چہ منقسم بر دو سہام بیکدیگر یعنی از صنف ثانی کہ اجداد وجدات فاسدہ اند ہر کہ اقرب بموتی باشد از جہت پدر بود یا مادر بہر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام واب ام الاب وہمچنین اب ام الاب اولی از اب ابیہ ام الاب ام ازاب ابیہ اب الاب ست وبرین قیاس حال جدات ودر صورت تساوی در قرب ازین جماعہ کہ متساوی القرابت اند ہر کہ منتسب ومتوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سہل فرائضی وابی فضل خفاف وعلی بن عیسی بصری چنانکہ اب ام الام اولی ست از اب اب الام کہ مدلی بہ آنجا ام الام ست کہ جدہ صحیحہ ست واینجا اب الام ست کہ جد فاسد بود واما ابو سلیمان جرجانی وابو علی البستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح وتفضیل نمی دہند ودر صورت مذکورہ ہر دو را وارث میدانند وہمین ست مذہب امامیہ واگر منازل قرب وبعد ادلا بوارث وغیر وارث ہر یکدیگر مساوی ووصف ذکورۃ وانوثۃ کسی کہ بواسطہ اش ہر یکے نسبت کردہ شدہ نیز متفق ومتحد ست یعنی بصورت تساوی تب قرب وادلا بوارث وغیر وارث واوصاف مدلی بہر یکے متحد ست کہ ہر یکے بوصف ذکورۃ متصف ست یا بوصف انوثت وجہت قرابت ہم اتحاد ست کہ ہر یکے جانب اب میت ست یا ہر واحد از طرف ام میت ست چنانچہ اب ام الاب وام

ابام الاب پس درینصورت ترکه را برابران انها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین سنی و شیعه ولا خلاف بین
ایشان و در فصل حجب گذشت سه جهت مدلی بهم اگر یابی مختلف باید دست که دریابی اول بطن کافی خلاف میشه
هست از محل قسمت ان و یعنی با وجود استوای نزول این صنف در ضعف مدلی بهم که در صفه انتساب بسوی میت اگر مختلف
مذکورت و انوثت یابی پس باید تا دریافت کنی اول بطنی که دران اختلاف واقع ست آن بطن را محل قسمت دانی
وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی و طائفه نساء و زمره رجال را دو فرقه جدا گانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت مثالش
ترده جده بحده مسئله از ۹ تصحیح از ۱۸

مکسر ۱۲

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۳	ام ۱	اب ۲	ام ۱
اب ۸	اب ۴	ام ۳	ام ۱۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب ست که رؤس انها شش باشد مسئله از شش بود
چهار سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگرست و در مرتبه چهارم رؤس اب و ام فرقه رجال اب و
ام فرقه نسا سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس آنها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد رؤس ست
ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در جده ثالثه ست باب و ام آنها
در درجه رابعه هشت و چهار للذکر حظ الانثیین میرسد و شش که سهام هر دو ام در جده ثالثه ست باب و ام آنها
در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درینصورت مسئله از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در
مرتبه چهارم قسمت یابد سه اختلاف ست در قرابت اگر چه جانبی ام و جانبی ست پدر در ثلثین ست حق طرف پدر
ثلث حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف کیم یک جانب
ام ست و یک جانب اب درینصورت ثلث حق جانب پدر ست که حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب ام ست حصه ما رسد بالاتفاق درینصورت
مسئله از ۳ و تصحیح از ۹

منظم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۴	ام ۲	اب ۲	ام ۱

سه گر فریقی کثیر الاشخاص ست ؛ در بیه قسمت حق خاص ست ؛ بطریقی که گروه مذبیان ؛ مرد را حصه دو زن برسانند
اگر فریقی از فرقه ابویه یا امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلاً اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال مذکور
جانب پدر دو شخص اند و جانب ما در دو شخص به جهه اختصاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب بدان طریق که بیان
کرده اند که مرد را حصه دو زن رسانند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم برزن و مرد علی السویه
ست و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلاً اگر شخصی مرد و چهار جده پدری و مادری چهار جده پدری مادری گذشت بدین صورت
نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷ ؛ و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

مخمس

الابویه — الاب — [illegible]

الامیه — الام — ۱/۳

اب [illegible] ؛ ام [illegible] ؛ اب [illegible] ؛ ام [illegible]

	اب	ام	اب	ام	اب	آم	اب	ام
نزد اهل سنت	۸	۴	۴	۲۰	[illegible]	[illegible]	۲/۹	۱/۳
نزد امامیه	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

درینصورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خصاف علی ابن عیسی بصری ؛ و شخص که اب الام و ام
الام باشند مستحق ترکه نیستند و باقی شش کس که مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی البستی
هر هشت مستحق میشوند ؛ بهر صورت اصل مسئله از سه ست ؛ دو سهم حق اب و یک سهم حق ام در جهه اولی لیس اب و ام را و فرقه
جداگانه سازند و حقوق هر یک را بر علی الخلاف که مرتبه دوم ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک بر رؤس مرتبه دوم که سه است
مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل ست اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه ست ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب است
تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدر پدر و دو به مادر پدر بدهند و همچنین از سه سهام ام دو به پدر مادر و یک بجده در شش مثال
پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب فرقه ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه
بابوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر رؤس آنها بنا بر مذهب ثانی مستقیم
نیست و رؤس بعضها بعضهم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه ست در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب باد دوازده سهام باب الاب رسیده هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر رود و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر رود و دو بمادرش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو به پدر رود و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول بوین اب الام را چیزی نرسد بلکه حصه اش باب ام الام
و سه بام ام الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث باجداد پدری و یک ثلث باجداد مادری میرسد ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر هر دو للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه هست و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو با هم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه هست ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یکی از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب رسند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکر آن تطویل لاطائل
دانستم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد و ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که اینها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی هست و بصورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابویه
یک ثلث بامیه میرسد بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است ابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر اعلی بخلاف تقسیم کنند **بیان صنف ثالث** ـ صنف ثالث چو اول و ثانی است و غیر اقرب را ازان
هم اولی نیست اگر تساوی بقرب باشد با هم نسل اهل عصوبت است اقدم و این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب از انهم اولی نیست
بل اقرب اولی است اگر در قرب با یکدیگر تساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول وجود ذو رحمی
ولد العصبه در ضمن ذو رحمی ولد ذو رحمی ممکن نیست لانه آنکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضروره از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولادش غیر ذوی الارحام نباشند و عصبه که در بطن ثانی نیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در صنف ثالث وجود ذو رحمی ولد صاحب فرض یا ذو رحمی ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیراکه درین صنف ولد اهل الفرض مثل ولد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و مابعدش خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ که یکی بنت اخ است لیس
بنت ابن برادر است و گر خواه عیانی ابن اخ و خت اند خواه علاتی اند ای لبند و خواه علاتی است و احد ازان و وان گر
بنت ابن اخ الاعیان پس همه مال را بود اینجا مستحق بنت ابن اخ تنها و در امامیه هست هر یکی بینهما مر و را ده مضاعف انثی

از ابو یوسف و بیدہ زمان قائل قسمت ست بر ابدان و بست نزد محمد بن حسن و حصه مرد مثل حصه زنان که بود نزد ش تعدد
اصول و اختلاف فروع نا مقبول و این شامل تقدیم و ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئله نیست
که تخصیص ذکر یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذشت و این هر دو اخ و اخت که ابن بنت موجود از نسل شان ستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتی است و دیگری از بنو الاعیان است درین صورت مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان تمدید اولاد لعم و اخوات
اعیانیه علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکور اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف حصه انثی که بنت
ابن الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام بر ابدان قسمت میفرماید که در مواریث
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف فروع را قبول
نمیکند چون استحقاق اینها بقرابت است درست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویت است که تساویست در عصوبت هم و یا منفی عصوبت
ست هم و یا یکی نسل اهل فرض که در نسل اهل عصوبت ست که نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت و نزد محمد بنا
قسمت بر اخ و اخت ستد درین صورت و که جهات از اصول میگیرد و ضم کنند یا از فروع ستد پس حق هر فریق از ایشان
منقسم بر فروع آن میباشد یعنی اگر در عصوبت هم تساویست که هر یکی از ذوی الارحام ولد عصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی منفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی درین صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس در مثل اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت این اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند درین صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد یا وضم کنند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه کس اند اصل را دو یا سه کس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسید
حق آن فرقه بر فروعش منقسم واند و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال به آنها رسد و اگر همه از
نسل زیاده از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال به آنها رسد و در هر صورت میان شان علی التسویه بر هر دو نوع انقسام باید
باقی مال در هر سه صورت به اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و درین تخمیس کلیه بمذهب امامیه همین است که مال

بر اصول تقسیم کرده ... فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در اسوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
نمایند پس از سه اخ گر سه بنت هست مگر جهت هر برادر دست گیره و همچنین از سه اخت سه دختر و هم سه ابن سه خواهر گیرد پیش
ابو یوسف اندرین حالت بر فروع از چهار شد قسمت هست اقدم فروع اعیانی فروع علات بعد آن دانی بعید
ازینها فروع اخیافیست یک ما قبل بعد را نافیست این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه علاتیه
و اخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران
مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات
سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات
دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

مسئله
خالد

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بلحاظ رؤس ربعه ابن و بنتین فروع اربعا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم است یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه ذوات الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم بالاستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه است و معنی این مصرع که یک ما قبل بعد را نافیست همینست که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند از استحقاق باز میدارد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافیست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع و حاجب است و نزد محمد التقسیمش مرویست که ثلث حق فرع اخیافیست و باقیش حق فرع اعیانی است و قسمتش بدین نمط دانی که ثلث اولین حصه شود و متساوی بهر یکی برود و کرده قسمت بقیه ثلثین بر شش و سه ازان سهم بنت اخ بر شش و دو ازان حق ابن اخت بدان و حصه بنت اخت واحد ازان پس محمد بنا بقول صریح مسئله را زنه کند تصحیح و هر چه بالا مذکور شد مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه است منقسم شود و بهر یکی ازان ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه و انی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل بتقسیم مال

برادر و خواهران اعتبار عدد فروع و جهات در اصول ست پس مسئله از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه شد یک ثلث ازان یک باشد بر بنی الاخیاف ثلاثه مستقیم نیست ثلثین که دو بود یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه برسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت ست کرو نصف آن شش باشد آن غیر مستقیم ست میان این هر سه و شش و بس بنی الاخیاف ما ثلث ست پس ضرب کنیم تا ثلث ثلثین ازان مسئله تصحیح یابد ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه آن ثلث علی التسویه برابر و خواهران منقسم شد و باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شد دو ازان بنت الاخ حق پدر ش و یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به هر سه بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک بنت الاخت و ابن الاخت برسد و سه ابن اخ سه بنت گذاشت برادر محتلف جهت میت آنکه نسل برادر عینی ست وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل ذوی العصوبه نیست حکم این مسئله بهر دو یکیست یعنی اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولاد ش هستند جهت مختلف میداشت یعنی یکی عیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبه نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و هیچ دران اختلاف نیست صورت مسئله این ست

شجره

اخ اخیافی	اخ علاتی	اخ عینی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
محجوب	محجوب	وارث تمام مال

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی برسد

بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین منفرد واحدی چون هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقاً باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که از جزو مانع شود بالاتفاق بین الفریقین و چنانچه شخص انهم مجتمع گر زان متحد حیز قرابت شان بدانند صورت اقدم ست اقوی باید که در آن زیاده بر اولی بود پس ازینها اقدم ست عیانی باتفاق همه بر پدر ش لی هر زن و مرد کاو ولی و اقوی هست بالجمله اقدم اولی و همین حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعاً باشند حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه بجانب ام هستند یا همه از اول

وخالات یا جمله از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیه و عمات علی الاطلاق درینصورت هر که از آنها اقوی ست اولی و اقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست برین معنی صاحبین و امام را اتفاق ست و بالجمله ازین باب
یا مرد هر کسیکه اقوی از ینها بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمهٔ اعیانیه از عمهٔ علاتیه و عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و عمهٔ علاتیه از
عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست همچنین خال و خالهٔ اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خالهٔ علاتیه از اخیافیه اولی ست و در شرح علاتی
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات یا اخوال و خالات علاتیه با اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم مقام آنها
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیه و اگر نباشند بعلاتیه میرسد و اگر ذکور و
اناث مجتمع اند و متساوی القرابت اند و لبند و اصل مشهور پس نگاه بدارند ضعف انثی نصیب ذکر شمارند یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاه دارند
و مضاعف حصهٔ انثی حصهٔ مرد شمارند و نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان ذکر و انثی متساوی ست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم و عمهٔ اخیافیه از ثلث مساوی برسد و هر یک از عم و عمهٔ اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین خواهد رسید
سه عمو اخیافی اند عمی چند و که بعمات همچنین جمع اند و خواه خال ست و خالهٔ مطلق و لیک هر دو از یک جهت فی حق این پنا
مثال اجتماع ذکور و اناثیست که حیز قرابت شان متحد بود بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر کیا
همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم مجتمع شوند
لکن خال و خاله هر دو از یک جهت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست خاله هم علاتیه
باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد و درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت لکن
نزد امامیه چون هر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن نیمهٔ مرد نخواهد یافت
ه مختلف حیز قرابت اگر هست پس ضعف و قوتش بنگرند و ثلث و نصیب با در یان و دو ثلث جانب پدر برسان
هر فرقه بر سر اشخاص و میشود منقسم بقسمت خاص و تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکنند و میگویند که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از ان از طرف پدر رسیده باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از ان از جانب مادر
رسیده باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصهٔ کسانیکه منسوب
بسوی مادر رسیده اند بدهی و دو ثلث بحصهٔ آنانکه منتسب جانب پدر رسیده اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر سر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوتش منکر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه یا اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بعمات و ثلث بخالات
باید رسانید بلکه در صورت قوت و ضعف هر فرقه بر اقوریت اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمهٔ اعیانیه و خال اعیانی وارث
خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمهٔ اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند و ثلث

سدس بعمہ اخیافیہ و باقی بعمہ اعیانیہ و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمہ اعیانیہ با خال علاتی یا
اخیانی جمع شود قوت قرابت عمہ مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواہد بود و کلیہ تدبیت اثنا عشریہ بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکہ ثمث حق حیز پدریست و ثلثین حق حیز پدریست و اعداد با اتحاد مختلف الجہتہ یا متفق الجہتہ بعد التماسی
کلالات جہات ثلثہ در حیز کلالۃ الاب کلالۃ الابوین مسقط ست و از حق ہر متحد الحیز بکلالۃ الام بصورت وحدت یک سدس و جماعت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالۃ الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالۃ الابوین یا کلالۃ الاب بحسب للذکر ضعف الانثی
ست و در کلالۃ الام خواہ از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواہد بود ست چون الام
اب اند حکمہ چنانچہ که بخالات مادری جمع اند ہمچنین عمہ لام والی که آن خالہ ست اعیانی بدین علّہ عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع ست کہ حیز قرابت آنہا مختلف باشد پس ہرگاہ عمہ اعیانیہ متعدد با خالات اخیافیہ متعدد جمع شوند
ہر چند عمات قرابت قویہ و خالات قرابت ضعیفہ دارند لیکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکہ ثلثین بعمات و
ثلث بخالات خواہد رسید و ہمچنین عمہ اخیافیہ کہ با خالہ اعیانیہ باشد پس قوت قرابت خالہ مانع ارث عمہ نمیشود و در ین باب
حکم ذوالجہتین متحد ست بیان حکم اولاد صنف رابع حکم اولاد صنف رابع دان باہمان صنف اولین
یکسان که بمیراث اقرب ست اولی در تساوی مقدم ست قوی یا یکبار با نہمہ شود منقسم وبست حیز قرابتہم و ولیت
اقدم آن باشد عصبہ ہر آنکہ ہست لہ چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
بیان میکنند وجہ عدم ایراد احکام اولاد و اصناف ثلثہ متقدمہ آنست کہ چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
بنات الابن ست ہر چند کہ پائین روند پس اولاد آنہا کہ خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی کہ اجداد و جدات
ساقطہ اند چندانکہ بالاتر روند اولاد آنہا داخل صنف رابع ست و صنف ثالث کہ اولاد اخوات و بنات اخوۃ مطلقا و بنو الاخوۃ لام
اند ہر چند کہ پائین تر روند اولاد دیگر خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع کہ اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان ست لہذا احکام آنہا جداگانہ بیان نمیکنند و میگوید کہ حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان ست یعنی کہ بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع ہر کہ از اولاد آنہا اقرب باشد از ہر جہتی کہ باشد اولی بمیراث بود
و در صورت تساوی القرب بعد قرابت قوی مقدم ست لیکن با اینہمہ قوت قرابت و اقربیت بصورت حیز قرابت متقسم شود
یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنہا متحد بود پس ہر کہ قرابت قویہ دارد بالاجماع اولی ست از کسیکہ
قرابت قویہ ندارد چنانچہ اگر اولاد عمہ اعیانیہ با اولاد عمہ علاتیہ یا اولاد عمہ اخیافیہ گذاشت اولاد اعیانیہ بر ہمہ مقدم ست و
اگر اولاد اعیانیہ نباشند پس اولاد علاتیہ بر اولاد اخیافیہ مقدم اند و ہمچنین در اولاد اخوال اعیانیہ و علاتیہ و اخیافیہ تقدم و تاخر ست
اما سیہ اولاد ہر یک از اینہا قائم مقام آبا خود ست و اولاد عم و عمہ اخیافیہ یا اولاد عم و عمہ اعیانیہ و علاتیہ ارث سدس اگر یکی
باشند و ارث ثلث ست اگر زائد بر یک بود و اولاد اعیانیہ و علاتیہ ست و ہمچنین حیز اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

بیان حکم اولاد صنف رابع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت باشد
درینصورت هر کسی که ولد عصبه است بتقدیم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبات معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست پس اگر دختری بود از عم و دایی از ابن عمه اش اقدم بود لیکن درصورتیکه هر یک از ایشان دو جهت داشته باشند
از بنو الاعیان و از بین هر دو عمه اعیانی مگر علاتی است آن ثانی و پس دو ثلث مال را دو حصه هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب باجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از ان ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشد پس آن دختر از پسر اقدم است لکن درصورتیکه هر یک از عم و عمه دو جهت قرابت بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب باجه اولاد شان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذی رحم است
در میراث تقدیم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه با اولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدیم و قوت بیان کرده که اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی است پس تمام
مال را درینصورت انکس خواهد برد که قرابت و قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدیم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایة خواهد بود و بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی باشد با آنکه ولد ذی رحم
است بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدیم دارد چنانکه گذشت است در قرابت چو قویست مرجح و ولد الوارث ترجیح پسر عمه
بنی الاعیان اقدم از بنت عم لاب است پس چون والا بیان نمود که بقوت اعیانی بودن عم و علاتی بودن عم قوی القرابت
مستحق میراث میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی مرجح است بر ولد الوارث ترجیح باید داد یعنی
اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری ولی الوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که تاثیر
امریست که در قرابتش موجود است آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث امریست که در ذات دیگری موجود است از آن مسبوق باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت و نزد بعضی اگرچه است
اینهم که همه نسل وارث است اقدم در تمام مال را برد و تنها مستحق بنت عم لاب اینجا یعنی در ظاهر الروایة هان بود که قوی القرابة بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه مذهب بعض مشایخ است که در میراث نسل وارث از همه تقدیم است پس برای اینجا یعنی درین مسئله تقسیم تمام
مال متروک را تنها بنت عم علاتی مستحق است و در قرابت مساویست الا مختلف حیز قرابت باعتبار عصوبت و قوت [illegible]
صورت و دو ثلث حق حیز آباست و یک ثلث از ان قرابت ام است و معتبر در فروع در بیان و مقتضا قوت قرابت آن [illegible]
پدر دانی و قوت و نسل وارث ثانی و حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت مساویست لکن حیز قرابت
مختلف است که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام درینصورت باعتبار عصوبت و قوت نمایند یعنی بر حیز نظر کنند که مثلاً عمه
ذوی الارحام ابویه کسی که اولاد عصبه است و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت است پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خاله علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه حقیقیه که با وجود بودنش ذوات القرابتین مع الولد عصبه وارث که عمه صحیح وجده صحیحه آ
بر خاله علاتیه تقدم نیابد بلکه بر هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درین صورت اختلاف حیز قرابت جمع کنند الحق حیز آبائی ست ثلث
از آن حق اقربای ولیست هنگام تقسیم سهام بر فریق بر اصناف آنها در فریقها درین قوت قرابت در قسمت آن معتبر والی یکی
اگر بطرفی اقربای پدری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و
در فریق پدری معتبر قوت قرابت و بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی ولد عصبه چون جانب ها درین عصوبت
متصور نبود اعتبار نسل وارث اینجا نیز زوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست
بعد از ان اولاد علاتیه بعد از ان اولاد اخیافیه نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست
و هر یکی از آنها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بانها گردد و نزد ابو یوسف بعقیل فهیم حصه
هر فریق آن تقسیم در فروع ست بسر ابدان بالحاظ جهات لیکن در ان بطریق محمد دانا قسمت صنف اول ست اینجا کرده
مقسم نصیب فریق بطن علی الخلاف بالتحقیق لیکن روی جهات نیز از اصول فروع اخذ کنند در تقسیم حق هر فریق بر
فروع موجوده اختلافست نزد ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصه هر فریق در فروع آن بر سر ابدان بلحاظ ضعف الانثی تقسیم
نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق به دو جهت ست
سهام هر دو جهت بار رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جا قسمت نصیب هر فریق بطن
اعلی الخلاف ست یعنی اول البطنیکه در آن اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن بطن علی الخلاف جهات اصول میگیرد
و عدد از فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمه علاتیه و دو دختر ابن عمه علاتیه دیگر که همین دو
دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خاله علاتیه و دو پسر ابن خاله علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند درین صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصیح از ۳۰   و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصیح از ۳۶   و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصیح از ۲۴

فریق ابویه   فریق امیه

	عمه علاتیه	عمه علاتیه	عم علاتی	خاله علاتیه	خاله علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنی		بنتی	بنتی		ابنی
نزد ابی یوسف	۱۰		۱۰	۲		۸
نزد محمد	۶		۱۸	۲		۱۰
نزد امامیه	۴		۱۲	۲		۶

اصل مسئله از سه ست دو از ان حق حیز ابوت و یک از ان حق حیز مادری است تصیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت است که بمنزلهٔ چهار ابن باشند و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف است و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن است و سهم واحد ایشان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول است و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین است
پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند
بست بفریق ابویه سانند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه رسند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش است زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بطون الصلات است باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو چهار رؤس
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم است مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس شش را در اصل مسئله ضرب کنند و از
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران خترش سازند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت است پس
ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شوند و میان شش و سهام متباین شش رؤس اولاد آنها تباین است و دو سهم از
حاصل ضرب که بفریق امیه رسید یکی از آن حق خال است که بهر دو پسران بنت او رسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس
دو است و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله است چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت است یعنی
مثل دو ابن و یک بنت شش و بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتواند شد و میان رؤس اولاد خالات
و عمات تماثل است یکی از آن باید گرفت و چون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال است تباین دارد یکی را در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه است که بهر یکی از دو دختران ابن عمه بنت عم و سهم شش از جانب مادر و سه از جانب
پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصهٔ فریق مادری است که هر یکی از هر دو پسران
ابن الخال و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر می یابد و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم می یابد و بر طریقهٔ امامیه اگر چه اصل مسئله از سه است لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن ابویات و هشت
بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی است بهر دو پسران دختر وی رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دختر وی
رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و اینها
مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیز مختص بجهات ثلثه باشد نگاشته میشود

نزد اہل سنت مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۹										نزد امامیہ مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۱۸
متوفیہ										
ابویہ					امیہ					
عمہ عینیہ	عم علاتی	عمہ علاتیہ	عم اخیافی	عمہ اخیافیہ	خال اعیانی	خالہ اعیانیہ	خال علاتی	خالہ علاتیہ	خال اخیافی	خالہ اخیافیہ
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درین صورت بنت الابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش ازین به بنت الابن عمه اعیانیه دو و بابن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و خاله اعیانیات نباشند اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از شش چهار ازان بابن البنت عم و بنت الابن عم و دو بابن البنت خال و یک بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و مثل علاتیات قسمت مال میان ایشان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است که بطریقه آنها درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آن از ثلث در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصلش تصحیح مسئله نمایند دوازده حق ابویه و شش حق امیه است ازان دوازده هشت سهم عمه عینیه به بنت الابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی بالمناصفه بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خاله اعیانیتین بالتساوی منقسم شده باولاد آنها و دو بهر یک از خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت تعدم اعیانیه از هر طرفی علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب رقه بر افراد شان مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده اجمال تحریر تصحیح نمایند بدانکه عمه و الدین و عم شان و خاله و خال الدین بجای و نیز اولاد شان و ان سفل و لذا چنین عم و خال جد و جده و خاله نیز عم ایشان و بعد ازان نسل ایشان و ان سفلا بهمه احکام صنف رابع را منتقل دان بجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع که عمومه و خوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال الدین پس باولاد و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی از اینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس باولاد و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری بجای عمومه و خوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی اگرچه اسفل باشد از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را بر هر دو فرقه یعنی عمومه و خوله ابوین و جدین منحصر نکنند بلکه عمومه و خوله ابوین جدین پس عمومه و خوله جد جد جد و جدین الی غیر النهایة قائم مقام عمومه و خوله میت توانند شد بدانکه لفظ عمین و خالین در قوله عمین و خالین مفید فوائد عدیده است اول تعقیب عم و خال مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد انبیا با اولاد عمومه و خوله والدین **بیان خنثی مشکل** سه وارث وارث

مشکل از خنثی که گاه مرد شمارد گاه انثی اگر بجایش نصیب آن از مرد کم بود زن شمار باید کرد و در حق مرد کمتر است از زن
داشتن بشمار مرد احسن و هر که از مرد و زن بود محجوب اگر کنی جای خنثی اش منصوب به حال بدتر شمار خنثی است جای محجوب
خنثی را به رفته چون اکثر صحابه بدین و صاحبین و امام اعظم دین اگر بود ابن و بنت هم خنثی خط خنثی هست نصف چون انثی

چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این صفت موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منحصر در مرد و زن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل کسی که آلت زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است ذکورتش ثابت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت یا انوثت خنثی هم جهات شرعیه محتمل است در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آلت مردی [illegible] آن شد از رجال شمارند و اگر آلت زنی مخرج بول بود در نساء دارند و اگر [illegible] مخرج بول بود اعتبار آلتی است که بول از آن ولا بر آید و این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت [illegible] سبقت بول از هر دو آلت [illegible] مقدار بول [illegible] ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند علمای امامیه بعد انقطاع بول [illegible] معتبر داشته اند و بصورت تساوی [illegible] بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی [illegible] هر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف مرد انگارند و لابد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد و اگر مثل نسوان پستان آرد و حائض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشود در شمار خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در سلک ورثه منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است بنا علیه میگویند که اگر ترکه کسی خنثی مشکل باشد آن را گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن از مرد دیگر در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا پسر دیگر و دختر خنثی است خنثی را از آن شمرده نصف حصه پسر خواهند داد و اگر حصه مرد دیگر بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمرند چون اشتباه مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب که اینجا خنثی را مرد باید گرفت مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر خنثی را زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه منصوب کنی [illegible] گردد در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بجای خنثی زن شد با محجوب گردد و اگر مرد با محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید دانست و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شمار می چنانچه اگر شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده و محجوب خواهد گردید و همچنین اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب [illegible]

گرداننده پیرا که از زبان شمرند مسئله ارثش بصفت سوال کنند و یک سهم بخنثی برسد و به شمردن خنثی بعض احیان او تغیر
اوقات مرد است که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس برخنثی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان او خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی قول اکثر صحابه و امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین که رحمهما الله تعالی اند و
همین روایت خنثی به است شاگردش نیست که اگر کسی ابن و بنت یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
ے است مختار عامر شعبی و قول عبدالله ابن عم نبی بود که بخنثی حواله باید کرد نصف هر یک حصه ذکر و انثی مرد و یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبدالله
ابن عباس را که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نموده و آن قول این است که بخنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر با او دست ناهمی و ورثه دیگر میخواهند که او را از زنان شمار کرده حصه زنان و بدهند و خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی ے لیکن مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین جداگانه گفت
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطا نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکے جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و از این تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت ے گفت ابو یوسف و لا تقسیم بکن هر دو زن از شریک سهم پس فریقی که از ان بود خنثی را نصف یک مرد و
نصف یک انثی حصه کامل از برایش و ان قحمت مسئله بکن تبیان که اگر کسر در حق خنثی است بسط سویش حق
فریقش راست و پس فرض دو ان بر آن لحق خنثی بر شمردن صحاح آنهم را نیست گر کسر در حق خنثی جمله حصه اش بر اصل فریقش معتبر
دان بهر دو صورت عول هست بالجمله این خلاصه قول یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولاً
مال میت را بر زن و مرد که شریک در سهم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
است و لا خنثی را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوة
و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین در هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حقیقیه بخنثی رسیده
در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده بر ان
بیفزایند و آنهم را اعداد صحیحه شمارند شاگردش بعد از این مذکور است اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در ان خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند در این صورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول ابی یوسف

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند و در مثالی که گفته‌ام بالا یک پسر است نصف و دختر را سه ربع است حصهٔ خنثی
نیمه مرد و نیمه انثی یک و دیگر به بنت و ابن هی بهر خنثی یکی و نصف نهی الغرض مسئله بهر صورت به باید از یه بجا پیش
صحت و این مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگویید که در مثالیکه بالا گفته‌ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف علیحده است پس حصهٔ خنثی سه ربع است که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار ازان با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند
واگر تقسیم میان ابن و بنت است کنی و دو با ابن و یک به بنت بدهی درینصورت حق خنثی یک و نیم بدهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که ازان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی ست بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از تصحیح
میآید و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند و این است راه محمد دانا که نصیب حقیقی خنثی را بشمولش
دو باره کن تقدیر که ذکرش گیر و گاه هر دوش گیر آنچه در هر دو حالتش برسد نصف هر دو بر و بحصهٔ خود ده عدد هر دو مسئله
بشمار و نسبت هر دو را ملاحظه دار حاصل ضرب یک بوفق دگر بستانی تو اگر توافق است اگر حاصل ضرب یک بکل دگر
در تباین بگیری بس هرچه در دست آیدت زینها بشمار دو حال ازان آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر پس همان مقسم
فریقش گیر باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده اند
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و بانکه تامل بی بقاعدهٔ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبنی شده
و مذهب شیعه علی مذهب شعبی است بعض علمای شیعه بر طریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله اینست که نصیب حقیقی را که خنثی ازان فریق است بشمول خنثی دو بار اندازه
باید نمود و درین و بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقش باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هرچه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود بدید و برای تصحیح مسئلهٔ فریقیکه خنثی در آن است
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا شمار کنی و نسبت در اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق است وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری مع الجمله بتقدیر نسبتی هر طوریکه از هر دو
مسئله در دست تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا در عدد که شمار هر دو حال ذکورت و انوثت خنثی ست ضرب
کنی و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقش گیری یعنی تصحیح مسئله ازان شماری سیر
در مثال گذشته در یکحال بهر خنثی بود دو خمس مال و لیکن در حالت دگر او را ربع مال است حق یک انثی و مسئله را

من از چهل تصحیح + حصه هر یک بدان بدین توضیح + سیزده از آن بود حق خنثی + هیجده ابن و نه حق انثی + هر حصه از پنج اند
هر کس + ضرب آن در چهار باید و بس + آنچه از چهار یافته هر یک + ضرب پنج باید شد یا بیشک + حاصل ضرب چون گرایی حال
حصه هر یکی از آن بیدان + یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی است یکحال که حال ذکورت خنثی است بملاحظه کرده شود ابن و
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض المذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی است نظر
بر وی یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی است بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین است یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب که بیست باشد در دو که عدد حالتین است ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله
کنند و حظ هر یکی از این اشخاص ثلاثه بدین توضیح بدانند که سیزده از آن حق خنثی است و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریق
دریافت این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار باید و آنچه از مسئله چهار هر یک را سهم
آن در پنج باید حاصل ضرب و ضرب حصه آن کس دانی که سهمش ضرب کرده و پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب چهار هشت شد
از چهار یک سهم بود و بعد ضرب پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده است و همچنین حصه دیگران پس بر هر یکی که از
خنثی و ورثه دیگر نیز شریک است که شناسایی باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل التخریج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یکی از فریقین که از تصحیح مسئله خود رسیده
اعداد را که از مسئله اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی مانده ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند مثال صورت اولی
آنست که ولد خنثی و یک بنت است و بالفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنیم و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف است پس نصف احدهما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب است در عدد حالتین که دو است چهار
تصحیح مسئله نمود و چهار ده بخنثی و ده به بنت سازی لکن چون بتقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه بیابد اصل این دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده

بیان حمل — مدت حمل نزد امام اعظم کمال دو سال است و ابوحنیفه قول
لیث بن سعد بسه قائل و سوم چهار است شافعی قائل و قول زهری مخالف اینهاست که او هفت سال بیان کرده
و کمترین یک ساعت اقل است آن و غیر شش ماه نکرده است بیان و چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدیم و در ثبوت
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابوحنیفه و اصحاب او رحمهم الله دو سال است و لیث بن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال است و امام شافعی رحمه الله قائل بدان است که اکثرش چهار سال است و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام است یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آن نزد سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

هر نصیبی که آن بود اکثر / از حظ چار ابن یا دختر
بوحنیفه برای حمل نهد / دیگران را اقل حصه دهد
وز محمد دو قول شد مروی / زان یکی آنکه بهر حمل نهی
حصه سه بنات یا سه پسر / هر نصیبی که آن بود اکثر
قول ثانی که حصه دو پسر / یا دو دختر هر انچه هست اکثر
نه پی حمل و ده بقیهٔ آن / ورثه را اقل حصه شان
از ابو یوسف است هم مروی / دومین قول لیک نیست قوی
بلکه از وی منقول اقوی / که درینجا هست بر همان فتوی
هست مروی که حق یک دختر / یا حق یک پسر که هست اکثر
بایدش از برای حمل نهاد / ورثه را بقیه باید داد
مگر اخذ کفیل هست ضرور / تاکه جبر نقص بعد ظهور

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر ازان بود بانتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورتی قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند که مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمیشود اگر بدو بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابوحنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و زاید باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راویست و بعض علما این را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست ازان هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده آنست که برای حمل حصه سه دختر یا حصه سه پسر هر چه ازان اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت یکی آنست که حصه دو پسر یا دو دختر هر چه ازین زاید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر تحقیقی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حمل بر همان فتوی است بروایت خصاف مروی شده که حق یکدختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیل از ورثه ضرورست تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر از حمل زیاده از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه آنست که برای حمل حصه دو ذکر نهاده شود و بورثه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبه آنها دخلی نبود بدهند ورنه اقل حصه ورثه با آنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آن را باز ستانند

زوجهٔ میت است حامل اگر / زاد بر ختم عدت اکثر
یا کمتر ز اکثر مدت / هر زمانیکه باقیست عدت
وارث است از اقارب آن / مورث شان همان گر ولدان
زاد گر بعد اکثر مدت / یا که بعد از گذشتن عدت
وارث و مورثش علی آن زنهار / بعد مردن علوق آن پیدا

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حمل که حملش اصل او وارث باشد زوجه میت است یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجه میت است و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زاید

تا زمانیکه با قرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد لهذا این ولد فرزند میت وارث میت است اقربای میت
اگر پسر نیز وارث تنها نیز باشد و اگر خود در شکم بمیرد مورث اقارب میت و اولاد وی و اقربای میت وارث گردانند اگر حامله بعد
انقضای عدت اگر بعد حمل بزاید یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد از شمار وارث و مورث جدی از میت اقربای شخص باید نسبت
بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرده میت حامل اگر زن دیگر + سر شش ماه یا کمتر + حظ میراث میرساند
بولد + و نیز شما مستحق نشود + یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر سر شش ماه یا کم
از ان مع لوح از وی متولد شده در صورت نصیبه میراث شش بولد مذکور میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متیقن محقق شد و اگر
اندرون شش ماه و زیاد بلکه بیش از شش ماه زاد آن ولد از شمار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت المیت نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجه میت ضروری است و دانسته باید که ثابت کرده
شود چنین اینجا اکثر مدت گرده خواهد شد نزد امامیه از محلی که داخل رحم است میت شده یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بر سر اکثر مدت که یکسال است متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی است
که استناد حمل از ان بوطی ممکن باشد اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد اگر اقل ولد آمد
مرده + حظ میراث نخواهد برد + اکثرش گر برآید میرد + حظ کامل ز ارث میگیرد + گر خروجش بود ز جانب سر + معتبر سینه است
در اکثر + ور خروجش بود ز جانب پا + ناف را اکثرش شمار آنجا + تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حال او بود چون از
شرائط توریث حمل حیات وست آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه وغیره ظاهر میشود احتیاج بیان نبود اما
لکن بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین آن صورت ضروری بود بنا بر علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن مادر برآمده مرد
نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد برآید میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب سر باشد
برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از ان بمیرد وارث خواهد شد اگر خروجش
از جانب پا باشد آنجا برآمدنش تا ناف در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر ازین زنده برآید بعد از ان بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد مجرد حرکت مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

از ادب بنیه اش برگرده اند سر	علما راست در مسائل حمل	بهر تصحیح ضابطی ز ذی الحمل	حمل را ذکور کرده شمار
ساز تصحیح مسئله یکبار	فرض کن بار دیگرش انثی	باز تصحیح ساز مسئله را	نسبت هر دو مسئله بنگر
تا چه بود است ای خردپرور	اکتفا در تماثل است بیک	در تداخل با کثرش بشناس	در میانش تو وافق است اگر
ضرب کن فوق کن یک یک گر	در تباین بود همه یک را	در جمیع دگر بزن آنجا	حاصل ضرب هر یکی ای دلبر
عین تصحیح مسئله شمر	اکنون قاعده تصحیح مسئله که حمل در ورثه او است بیان میکند میگوید که ماورای تصحیح مسائل حمل قاعده بلا و قاعده		

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی مناسب
بطریقی که عمل را از مذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان
هر دو مسئله کدام نسبت است اگر تماثل است بیکی ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل است بمسئله که اعداد ش اکثر باشد اکتفا کنند
و اگر در میان هر دو مسئله توافق است وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری تا بجز تشدد
و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند

پس سهامیکه از مذکورت او	حصهٔ هرکس ست ای خوشخو	زن به تصحیح گر ز انوثت اوست	در توافق بود وفق ضرب نکوست
بعد ازان حصهٔ انوثت گیر	زن به تصحیح حالت تذکیر	یا بوفقش توافق ست اگر	حاصل ضرب هر دو حال نگر
ده بهر وارث از نصیب او	هرچه کمتر بود ازین هر دو	فضل هر وارثی نگه داری	مستحق را بوقت بسپاری
همه باقی پس از ظهور ولد	ده بوی گر همه حقش باشد	ور بود مستحق بعض از آن	ما بقی را بوارثان برسان

چون از قاعدهٔ تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج سهام هر دو حالت بیان میکنند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه
مسئلهٔ مذکورت حمل بحصهٔ هرکس رسیده در کل تصحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد
و اگر میان هر دو مسئله توافق است در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد ازان سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل بهر یکی
از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت باشد یا در وفق تصحیح حالت مذکورت اگر بین المسئلتین توافق است ضرب
کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظهٔ کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هر دو حصه او هرچه کمتر بود دهند و فضل حصه را نگاه دارند
زائد بر هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را
از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه بمولودیکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن مولود مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن
مال است بقدر مذکور رسانیده مابقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده بآنکس بدهند

گر ز شخصی بماند یک دختر	هم زن حامل و اب و مادر	گر بود حمل در شمارهٔ مرد	صحت از بیست و چار باید کرد
ور بود در شمارهٔ انثی	صحت از بیست و هفت آنجا	وفق یک زان بجملهٔ دیگر	دو صد و شانزده شمار ثمر
بدهی بیست و چار زیج اصل	حصهٔ کمتر زن حامل	هر یک از والدین را برسان	سی و دو کمترین حصهٔ شان
سیزده سهم ده حق دختر	که تعین ست حصهٔ کمتر	یکصد و پانزده که میمانند	منقسم بعد وضع گردانند

هرگاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی بمرد و یک دختر و یک زن حامله و پدر و مادر باقی
ماندند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درین صورت بسبب اجتماع یک ثمن و سدس مسئله از بیست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق
هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین است و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت باجتماع یک ثمن و سدس و ثلث
مسئله منبریه گردید اصل از بیست و چهار و عول بسوی بیست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت حمل ست و درمیان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی نه با بیست و نه
احد المسئلتین در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضرب شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سهم
سهام زوجه را از مسئله مذکوره چون در نه که وفق تصحیح اوست ضرب کنند بست و هشت شود و چهار سهام هر یکی
ابوین را از مسئله مذکوره در وفق تصحیح او نه ضرب کنند سی و شش شود و همچنین سهام زوجه را از مسئله اوست در
که وفق تصحیح مذکوره است ضرب کنند بست و چهار شود و چهار سهام کل واحد ابوین را از مسئله اوست سه وفق تصحیح مذکوره است ضرب
کنند سی و دو شود پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل ست او را بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند و
سی و دو که کمتر حصه هر یکی از والدین ست بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد او موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر است اگر سیزده باقی از مسئله
مذکوره را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح اوست ضرب کنند و حاصل ضرب که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده است و بعد تقسیم این سهام یکصد پانزده سهام که باقی میمانند آن را بعد وضع حمل تقسیم کرده و بر مذهب
امامیه در صورت اصل مسئله بست و چهار است که از تصحیح او یکصد بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین
حمل از ان با ابوین پانزده و زوجه سیزده بدهند و باقی خیاه رده حق او و ابن برای حمل نگاه دارند پس متولد شود اگر دختر
واحد و یا زاید واحد اکثر بجمله مالبقی که موقوف است در نصیب بنات مصروف است یعنی بعد تقسیم بوجه موجوده نگاه داشت
مال باقی بحصه حمل احتمال چند صورت یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود در نصورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاه داشته بودند در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که در نصورت حق بنات ثلث است
و آن از مسئله اوست شانزده بوده و چون آن را در هشت که وفق مسئله مذکوره است ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل موجود
و همین سهم درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از ان به بنت داده و یکصد پانزده نگاه داشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم این است که اگر سهام ایشان بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها و در نصورت توافق وفق روس را و در صورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقه مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
که درین مسئله شان شصت و شش شود در حصه بنات می باید لکن چون بر مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند دوم آنکه از حمل گر پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه نهر و جه بر آید بهر ابن هم چهار چهار حق بنت بقیه
آن همگی را بوکل پسران و دختران تقسیم فرمایند احتمال سوم آنست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک یا یکی تنها بود در نصورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا بست و هفت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآرند یعنی چهار از آن باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار فضل حصهٔ مادر است به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصهٔ هر یک از ابوین شود و بعد از آن حق بنت که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکوره تصحیح نمایند و نزد اثنا عشریه بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند و اگر بود حمل میت مبطن بدهد حق والدین هم حق زن بدهد آنچه موقوف
بر تولد بود پس بدهد حق دختر موجوده بهر تکمیل نصف نیز ولو د و از تتمه نصیب بنت شود و باقی به حق عصوبت داخل
عصبه میت است باو برسانند حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت مبطن پوشیده بود که حین تقسیم لا موت و ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصهٔ اش بوده باشد ازینها از مالیکه موقوف
بر تولد بود مستتر کنند بعد از آن حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف بنت بدهند و چون سیزده سهم به دختر موجوده رسیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تتمه سهام موقوفه بود و پنج نصیب بنت باشد تا یکصد و هشت که نصف و شانزده است
به بنت برسد و باقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است به پدر بباید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده باقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعده
رد به رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل حملی در تغییر تبدیل حق او نباشد تمام حصهٔ اش بوی بدهند مثل پدر و
زوجهٔ حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه خللی نیست و اگر وارثی گذاشته است که در یکی از دو حال وارث الحق
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث تا زمان تولد چیزی نیابند مثل زوجهٔ حامله برادر یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ
و عم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** وارث کس نمیشود مفقود و وارثش نیز کس نخواهد بود مال او را
نگاه باید داشت مثلی که زنده باید اش نگاشت اختلافی بمدتش مرویست فوق صد و پنج یا که ده یا بیست چون
ز اقران او نماند کسی حکم مرگش نموده ماند بسی بعض گویند که از میلاد چون نود بگذرد نه کم نه زیاد حکم بر مرگ او بود
اولی علماست بهمین فتوی مفقود عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزلهٔ میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل احیاست
که وارثان مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین و او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز
تا آنمدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت ولادت است
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت سال
زندگانی کرد متغیر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال است و بعضی از علما حکم مرگش آن وقت نموده اند

را از اقران و امثال وکسی زنده نماند همچنین است در ظاهر الروایه و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بالانقضاء
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود باختلاف روایا
ت است از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یا صد و بیست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و
اقرانش زنده نمانند + مال مفقود حسبی از اعلام + داشته وقف اجتهاد امام + لیک از مال مورثان و + حصه او بالای خرج خود
چونکه زمدتش شد حاضر + حکم مرگش ز شرع شد صادر + مالش آن وارثان او ببرند + که دم حکم مرز عمر خورند + بود مالیکه او
موقوف + سازد بر وارث کسی معروف + کز متروک اولی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی حسبی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه باجتهاد امام موقوف داشته اند لیکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بگذارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب
خواهد بود آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان و ورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش زنده می بودند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال مذکور برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثه مورثش می دهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده اند بورثه موجوده میدهند + اصل تصحیح مسئله کز آن + هست مفقود داخل نسیان + زنده مفقود را بگیر اول
از تصحیح مسئله الحمل + بعد از آنکش گرفته از اموات + باز تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله بنگر + ضرب تصحیح چو حمل شمر +
یعنی قاعده التصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله مثل آن کنند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب بین هر دو مسائل
باهم و تصحیح مسئله اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری یا کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه کسی را از مسئله وفات
مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلا در فی مرد زوج و دو اخت عینیه حاضره
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجه نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ
و اختین است و چون این یک بر رؤس ایشان مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ
و یکی یک باخوات دهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پدر از ندهد زوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئلهٔ وفات بست و هشت حاصل میشود و برای اوش از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و بین اقل ست که بدهند و پدر را بر و واخت از مسئلهٔ حیات دو بود و بعد ضربش در مسئلهٔ وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئلهٔ حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاهدارند پس اگر زندگی مفقود پیدا شد زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف بهر دو اخت
سپارند و نزد امامیه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از آن بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باختین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد
مرد و کشته گر شود مرتد ٭ یا که ملحق بدار حرب شود ٭ کسب اسلام و ردتش هر دو ٭ دان حق وارثان مسلم او ٭
مذهب صاحبین هست همین ٭ لیک نزد امام اعظم دین ٭ هرچه مکسوب حال ردت اوست ٭ موضعش بیت مال هست و گفت
شافعی گفت هست بیت المال ٭ موضع مال کسب هر دو حال ٭ هرچه بعد لحوق کسب نمود ٭ فیئی بالاتفاق خواهد بود ٭
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار الاسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین هست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام اعظم دین
ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال هست و هرچه در حال اسلام کسب کرده بود
لابد حق ورثهٔ مسلمین او شد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده ست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثهٔ او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود ٭ آنچه مرتده راست در
هر حال ٭ وارث مسلمش برد آنمال ٭ یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حالی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده آنست که هر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها و رنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بر ردت او ست که بمجرد ردت هالک گردیده از ینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه دائمی یون فی ملش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد و بورثهٔ مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکیست چون از بیان مع روثیت مرتد و مرتده پرداخته آید بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ٭ هر زن و مرد کان

شود مرتد وارث هیچکس نمیگردد ، مرتد اگر گشته بجای اهل بلد پس توارث میان شان باشد یعنی هرزن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر تمام اهل یک بلد مرتد
شوند پس توارث درمیان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثا و باقربای او موجود اند و اگرچه مرتد باشند خواهند برد
و نزد علمای اثنا عشریه مرتد دو قسم است مرتد خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بوده و خود وی بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال وی بمذهب مختار ایشان امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال است ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکس از مسلم و مرتد نمیتواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل است و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و بینونت زوجه
مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** مسلمی را اگر گرفته بند کافران بسوی دارحرب نمودتا نیکه
مسلم است اسیر حکم او عین حکم مسلم گیرد و اگر گشت از طریقه اسلام و خارج شد پس تمام احکام از آنجا که اسیر از دو یکصورت
حکم مفقود و محل است امذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگویند که اگر مسلمی را کافران گرفته بسوی دارحرب بند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت و اگر از اسلام و کفر نیست خبر و هم از موت و
حیات نیست اثر پس اسیر است در چنین هنگام مثل مفقود در همه احکام ، یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات و نشانی پیدا نیست و در وقت اسیر در همه احکام مثل مفقود است بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه آنجا
دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران گواهی شهادت نمایند در انصورت
البته قاضی را میرسد که حکم افتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی** است جمعی از اقربا که باهم شان
از قرابت توارث است میان ، و دفعةً آن جماعه غرق شدند ، یا همه مبتلای حرق شدند شده الحال آنچنان معلوم
نشد سبق مرگ کسی نه معلوم و هر قریبی که او بقید حیات است وارث شود از میت و اموات نشود و ارثان کلی یکدیگر نیز جمعه
مذهب اکثر یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آن جماعه دفعة غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند که خانه را آتش
درگرفت و آنها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

یعنی بر مذهب اهل سنت

بیان اسیر

بیان غرقی و حرقی

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی معلوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هرکس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود بمذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان رض زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و بهمین رفته اند علمای اثناعشریه در هالکان بحرق و هالکان
هدم لا انکه عبارت از موت بلا سبب خارجی است و هالکان بامراض وبائیه وغیره سے لیکن قولیست از علی و ابن
مسعود هم شده مروی که بهم وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بذات هر چه باهم رسیده ازین میراث
نیست بلکه محل توارث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بطریق قلیله مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر شخص ازین اموات است بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین ارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال ورثه
محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وراثت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد و تحقیق مذهب امامیه توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکان
دفعةً بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین باشد زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت مؤخر
وارث باشد و بصورت اذعان اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی
از ان حاجب دیگر است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس بنمایند مثلا پسر و پدر دفعةً غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار درین صورت
بمذهب اکثر اشهر ترکه هر یکے جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه و باقی چهل و دو به پسر
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنابر مذهب
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکے خواهد رسید بعد ازان پسر را میت پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از ان یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق دهند و پنجاه
شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و سه

دینار میرسند و همچنین اگر پسر و دو برادر خانه بنفشا و دو برادر و یک دختر و مولی گذاشتند و ترکه هر یکی نود دینار است درین مسئله
بمذهب اثنا عشر ترکه پسر و له پس از آن که پانزده دینار باشد باو و در هر یک نصف آن که هفت و نیم دینار بود به دختر هر یک باقی یعنی
بمولی هر یک رسد و بمذهب اهل سنت درین صورت تقسیم ترکه هر یکی بر برادر و دو خواهر و فرضا و ردا باشد که چون بنت دشان عصبه نبود
است مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بر روایت ثانیه از جناب مرتضی و ابن مسعود ولا برادر اکبر میت
اصغر را وارث شمرده هشت دینار در سدس و نصف ام و بنت رسانیده و سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین ترکه برادر صغیر
و نصف نصیب ام و بنت و سی دینار به برادر اکبر رسانند و از این سی دینار هر یک پنج باو و پانزده به دختر هر یک رسانیده و ده ده
به مولی هر یک دهند پس به هر یکی بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فلله الحمد که کتاب مستطاب ختم شد تکمله بحمد الله + از ابو الحامد جریده سیاه + دارم امید از خدای کریم + کرسد خلق را از ان نفع عمیم + چون
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن بنام خاتمه میپردازم و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه بصورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله از سه
فرض کنند یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را بر تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصه احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه نموده عدد
سهام وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح فزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه معمول تقسیم آن نمایند مثلاً
شخصی یک زوجه و یک بنت و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر باو دهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سهام زوجه چهار بابت سه هفده و باین که سادس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش سهل طریق تصحیح
مسائل سهل است که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند در هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هرچه
باقی ماند بموصی له رسانند مثلاً شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از سه شمارند و درین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که سی باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش پیشود لیوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند مسئوتش نیست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۶ تصحیح از ۱۰۸ — تصحیح اخیر از ۱۰۸

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۳	۱	۱	۳

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان هر دو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴۴ / ۲۴	۱۰	۱۰	۴۴ / ۲۴

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت مسئله کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زن پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زائد جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زائد مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحد زائد یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف که حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق ولائی ست اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث شود و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن بدختران و باقی یک بعم یا برادرزاده بحالت تولد پسر حق عصوبت خواهد رسید بحالت انوثت ذوی الارحام معدود شد باعم که عصبه است میرسد نزد امامیه بصورت همه ترکه حق دختران ست مسئله اگر کسی احد الورثه حمل باشد کدام صورت است که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در صورتیکه میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده حمل ذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد تصحیح کرده باشد که بنت الابن تکملة للثلثین میدهند درین مسئله نزد امامیه عول نا جائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

تصحیح برورن تفصیل ... [illegible]

زن وارث تمام ترکه باشد و به دختر چیزی نرسد الجواب بلی مسئله زنی غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نمود
مادر شد او از زوج خود بعد از آن عبد معتق در گذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه است
و در صورت تولد دختر آن دختر وارث نخواهد شد دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهره ور دختر الامام
وارث است مسئله کدام صورت است که اگر شمول ورثه دیگر پسر بوده از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر دختر باشد نام میت بود چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت دو دختر گذاشت ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضا و ردا همه دختران بهره
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورت است که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع
ترکه و نصف ثمن آن ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم ثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی و بزوجه ثانیه پنج سهام نصیب
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی است باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی ترکه میتی دعوی کند که
من اگر زنده است فلان وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان مدعی است گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فرض اوست و بصورت ممات نصیب برادر علاتی بعصوبت
که برادر علاتی میت است نزد امامیه درینصورت جز مادر دیگری را وراثت نرسد مسئله زنی مرد و سه ابنای عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها نصف بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود از این پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکه جد خود شود و برادر اعیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت است که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرد و از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعد ازآن جد این ابنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک از ابنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده در گذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت لا زنی مرد و پسرش مال میت را بالمناصفه موروث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود تزویج کرد و از وی پسری متولد شد و این شخص بعد فوت برادرزاده خود در گذشت پس نصف ترکه نصیب

و دختر پسرش نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جملهٔ ترکه بجز دختر بدیگری نمی رسید
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت شود و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی از آن دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق او و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حره نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد از آن با کنیزی تزویج نمود و از وی
یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن دختری از دختران حره آن پدر را از مولایش خریده آزاد کرد پس مرد در این صورت بنت حره معتقه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث بالولاء و بنت حره دیگر وارث یک ثلث بالفرض است و بنت رقیقه از میراث محروم خواهد بود و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولاء ندارد مسئله شخصی هفده دینار هفده تن از زنان
وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه بهر زنی از آن زنان یک دینار رسید الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد در این صورت مسئله از دوازده بعول هفده باز و از هفده دینار
متروکه حق هر سه زوجات سه دینار و حق هر دو جده دو دینار و حق هر چهار اخوات اخیافیه چهار دینار و حق هشت اخوات اعیانیه هشت دینار
و در این صورت اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس طریق تقسیمشان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت در کدام صورت وارث گردد و عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب در صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام ام آن شخص بعد التزویج پسری گذاشته در گذرد پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست لذا
عم اعیانی از میراث محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
که بعد گذشتنم از این جهان ابنای خمسه من بجمله مال من یکی را دو دینار و سدس بقیه مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی و سوم را
شش دینار و سدس باقی و چهارم را هشت دینار و سدس بقیه و پنجم را هر چه باقی مانده بدهند تا بهر یکی از ابنا حصه بلا کسر طبق
ارث شرعی برسد پس تمام مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال این عم خود بود الجواب آری اگر یک شخصی با دختر زوجه پسر خود نکاح کند و از هر یکی از این دو ابن پسری
متولد شود ابن الاول عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخص
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند از هر دو یک یک ولد متولد شود
ولد هر یک در آن برادر دیگر هم عم علاتی و هم خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند
مسئله شخصی ابن العم و خال حقیقی یکدیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر از بطن آن زن و فرزند ربیبه که از تخمه برادر اصغر بوجود آمده هم خال یکدیگر و هم ابن العم

مسئله شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وی خبر رسانید که آن زن گفت که شوهر من ترا بنده است و هستی این چیست اگر ممکن الوقوع است بینوا توجروا الجواب نعم بایں طریق که مردی دختر خود را بنکاح غلام خود درآورد و آن دختر از ان بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از ان بوضع حمل عدتش منقضی شد بهماندم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربۀ وراثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر ثبت تحریر یافت

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو فصل نگاشته می شود فصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود از عشرات و مئات و الوف تا سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام سته این مثلث نگاشته

۱	۲	۳	۴	۵	٦	۷	۸	۹
۱								
۲	۴							
۳	٦	۹						
۴	۸	۱۲	۱٦					
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵				
٦	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳٦			
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹		
۸	۱٦	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵٦	٦۴	
۹	۱۸	۲۷	۳٦	۴۵	۵۴	٦۳	۷۲	۸۱

و طریقۀ ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که بصورت مقدمه بیان [illegible]

فصل اول در ضرب

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جملهٔ آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیهٔ
مراتب مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن هیچ یک اگر باشد و در مرتبه یا مراتب باقیه یا قبل صفر گذارند مثالش
$\frac{۹۰}{۵۹۰}$ ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یکست و مرتبه هشتاد دو
مجموعه سه شد بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتم
از انصاف شصت شد و همچنین $\frac{۹۰۰}{۵۴۰۰۰}$ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع
مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتم و در
مرتبه اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتم مجموع پنجاه و چهار هزار شد و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات اینست که اول مرکبات
در سطری نویسند آحاد یا عقود را زیر آن یعنی مرتبه اول نویسند زیر آن خطی عرضی کشیده اولاً آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکبه ضرب
کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر
عشره واحد محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه
حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد
اعداد محفوظه سابقه را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند
مثالش ضرب شش در چهار هزار و سی و دو بدین صورت $\frac{۴۰۳۲}{۲۴۱۹۲}$ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و
هفتاد و پنج بدین صورت $\frac{۸۰۶۷۵}{۴۰۳۳۷۵۰}$ و طریق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقه شبکه است که شکلی
مربع کشیده طول آن را به مراتب احد المضروبین و عرض آن را به مراتب مضروب آخر مربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را
بخطی مورب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر را بطرف
چپ نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشد پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب
ضرب کرده حاصل ضرب را در مربعیکه مقابل هر دو است آحاد در مثلث زیرین و عشرات در مثلث بالائی نویسند و در مرتبه که
صفر باشد مربعات مقابل را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع
تحتانیه جانب یمین هست اولاً آن را نویسند بعده اعداد یکه ما بین سطور موربه بالائیش واقع است جمع کرده بطریق جمع نگارند
اگر عشره حاصل شود صفر بجائیش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای
هر عشره یکی محفوظ کنند و آن را در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عدد نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و

۴	۱ / ۸	۰ / ۸	۰ / ۰	۱ / ۲
۷	۶ / ۳	۲ / ۸	۰ / ۰	۳ / ۴
۵	۳ / ۵	۲ / ۰	۰ / ۰	۲ / ۰

۲ ۵ ۸ ۶ ۶ ۴ ۰

۸۶ [illegible]

۸۷ [illegible]

Ref. Library

و طریقه امتحان صحت تمام نسبت که میزان مشهور است آن باشد از تقیه آنها است بدین طریق که آن عدد و ریکه گرد و بعد حاصل ضرب را
با میزان مجموع به بینند اگر میزان مجموع و تمام آن یک سان باشد قسمت صحیح است ورنه غلط باشد قسمت تجربه اعداد مقسوم بر ایشان
مقسوم علیه قسمت تقسیم یا مساوی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه یا بیشتر ازین صورت اول خارج قسمت یک عدد است و در صورت دوم
مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا مقسوم هشت و مقسوم علیه شصت است اول هشت را به شصت نسبت
کنند و نسبت همان خارج قسمت باشد و همچنین پنج را بر مقسوم علیه نسبت نمایند که همان خارج قسمت شد و در صورت
ثالث مطلب کنند که اگر آن عدد بر مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد
اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم کمتر از مقسوم علیه حاصل شود آن را خارج صحیح
دانند و هر چه از مقسوم باقی مانده است آن را بمقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج قسمت
دانند مثلا یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و دو سبع جزو و کسر از بست و شش باشد

الکتاب	۲۶/۱۸۵۲/۷۱ ۱۸۲ ۲۶	خاتمة

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا مانع لما اعطیت انت موفق للصواب لا رادّ
لفضلک انت المنعم المعطی لا اتوکل علیک و التعویل و الاتکال الا علیک لا معول الا انت خیر الوارثین
لیس وراءک المرجع و المآب اشکر فی شکر لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب علی توفیقک
ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل لاختلاف احکام مواریث
اهل السنة و الامامیة فی کل باب و التابع اکثر صحف الفن لاحتوائه علی فرائد ذخائر الفرائض
و الحساب التی خلت عنها ما فی ایدیهم کثرة الفصول و الابواب و لیسم خلون من اهالی
الجهادیین قد اشتهر من یدی المکتاب سنة الف و مائتین تسعة و
سبعین من هجرة خیر البریات المحتاج المرسل الی الثقلین
بالحکمة و الفصل الخطاب صلی الله و سلم علیه و علی آله و اصحابه و ذریته الانبیاء خیر آل و اصحاب و قال
الشد من خاتمه بلسان الجمع عالی الجناب الحبر العلامة قدوة اولی الالباب الاعظم
بالمجد العلی و الافخم بالفضل الجلی مولانا محمد تقی الکنوری سلمه الله تعالی

قطعه جمع کرد این کتاب فیض انتساب احسان مشکل میراث گفت با وی بسال آن فیض شد مجلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله و المنة که رساله فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی ادام الله
سلمه الله الواحد در مطبع فیض منبع منشی نول کشور بمقام لکهنو ماه رجب المرجب سنه ۱۲۹۰ هجری بار دوم طبع در برنشید



562)